دو نخستین کنگره نویسندگان: پاریس و تهران. «رئالیسمِ سوسیالیستی» در سیاست و ادبیات



نویسنده: کاظم کردوانی

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۵، آذر ۹۶، صفحه ۴۲ تا ۹۷

درآمد

یکی از پردامنه‌دارترین موضوع‌هایی که می‌توان در این صدسالگی انقلاب اکتبر به آن پرداخت، موضوع روشنفکران است. با ده‌ها سرواژه: از نگاهِ حزب کمونیست شوروی و زمامداران و نظریه‌پردازان آن به روشنفکران و نوعِ رفتاری که در این پهنه پیشه‌کردند (چه در جمهوری‌های شوروی و چه در کشورهای دیگر)؛ و همچنین «حزب‌های برادر» (با همه‌ی همانندی‌ها و تفاوت‌ها در کشورهای مختلف)، تا روزگارِ دوزخیِ روشنفکران منتقد در شوروی و «کشورهای برادر»، تا رفتارِ مثبت و منفیِ خودِ روشنفکران در ایران و جهان دربرابر پدیده‌ی «سوویتیسم»، تا کردار و گفتارِ روشنفکرانی که زیرِ نفوذ اندیشه‌های کمینترنی و «سوویتی» بودند (و هنوز عده‌ای هستند) تا ...

اما، دراینجا تنها یک‌بخش از جریان روشنفکری، یعنی نویسندگان و شاعران و هنرمندان، را درنظر

داشته‌ام. و از میان صدها موضوعِ مرتبط با آنان تنها به دو واقعه‌ی مهم پرداخته‌ام که کمتر از آن گفته و نوشته‌اند و به‌گمان این قلم درباره‌ی یکی از این دو اتفاق مهم، تاکنون تقریباً هیچ مطلبی در نشریه‌های ایرانی منتشر نشده است. دو واقعه‌ای که به‌رغم تفاوت‌های‌شان، بسترهای مشترکی هم داشتند: یکی نخستین کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان در پاریس و دیگری نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران. یکی در سال 1935 برگذار شد و دیگری با یازده سال فاصله، در سال 1325 (1946). برگذاری هر دو کنگره، یا درعرصه‌ی بین‌المللی یا در پهنه‌ی ملی (با تفاوت‌های آشکار در گستردگی و تأثیر)، دو واقعه‌ای هستند بسیار مهم؛ شرکت‌کنندگان هر دو کنگره، نویسندگان هستند؛ موضوع هر دو کنگره، به‌یک‌معنا، به‌دورِ وظیفه‌ی نویسندگان در موقعیتی خاص می‌پردازد؛ هر دو کنگره، برای پاسخ به یک‌نیاز شکل گرفته‌اند: یکی درآستانه‌ی برآمدنِ جهانیِ فاشیسم و دیگری در فردایِ پیروزی بر فاشیسم؛ در هر دو کنگره، ابتکارِ عمل به‌دستِ کمونیست‌هاست؛ در هر دو کنگره، اتحاد شوروی نقش دارد (در یکی همراه با سردرگمی‌ها و در دیگری آشکار) و منافع آن مطرح است؛ اما، نه جریان دو کنگره به یک‌سان پیش رفت و نه نتیجه‌ی آنان یکی بود.

بخشِ نخستِ این مقاله به «کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ» در پاریس می‌پردازد و موضوعِ بخش دوم بررسیِ «نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران» است. این مقاله، بخشِ سومی هم دارد که در آن به موضوعِ «رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات» و پیامدهای آن و تاریخچه‌ی «اتحادیه نویسندگان شوروی» و وضعیت نویسندگان شوروی پرداخته شده است اما، به‌علتِ طولانی شدن دو بخش اول و دوم و محدودیت‌های نشریه، به‌اجبار در اینجا کنار گذاشته شد تا در فرصتی دیگر منتشر شود.

بخش یکم: کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ

از 21 ژوئن تا 25 ژوئن 1935 «کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ» در پاریس برگذار شد. 100 نویسنده و شاعر و ... در آن سخن گفتند. از 38 کشور، 230 «نماینده» شرکت کرده بودند. به این فهرست باید نام ده‌ها تن دیگر را اضافه کرد که به‌نوعی در آن شرکت کردند (یا فراخوان آن را امضا کردند، پشتیبانی کردند و یا به پیشبرد کارهای آن پیش از تشکیل و پس از آن یاری رساندند و ...). درمیان شرکت کنندگان این کنگره پنج نویسنده‌ی برنده‌ی جایزه ادبی نوبل حضور داشتند: سِلما لاگِرلوُف، سینکلر لِویس، توماس مان، رومن رولان، برنارد شاو.[1] شش نفر از شرکت کنندگان این کنگره در سال‌های بعد برنده‌ی نوبل ادبیات شدند: پرل باک، آندره ژید، ارنست همینگوی، پابلو نرودا، بوریس پاسترناک، میخائیل شولوخوف.[2] و بعد هم، باید از دیگر نام‌های پرآوازه یاد کرد: آلَن، رافائل آلبرتی، ویکتور باش (رئیس جامعه حقوق بشر)، یوهانس ر. بِشِر، اِمانوئِل بِرل، خوزه بِرگامین، اِمانوئِل بُو، لوسیِیَن دِکاو، جُون دُوس پاسوُس، تِئوُدور درایزِر، اِمی سیاوُ، اِلی فوُر، ژان ژیینوُ، ژان ژیرودُوُ، لویی گوییو، داشیئِل هامِت، ژرژ هوگنِت، یاکوب کادری، آرتور کُستلر، رُنه لالو، آنتونیو ماکادوُ، رژه مارتَن دوگار، بِنژامَن پِره، اوژینیو دُرس ای رودُویرا، هنری پولِیل، ژول رومَن، کارلو روسِلی، کارلو سفوُرزا، شارل ویلدراک، آندره ویوُلیس، هربرت ژرژ ولز، ویرجینیا وُلف و ... تا مونتِرلان.[3] و به‌گفته‌ی سرژ وُلیکُو، این کنگره «یکی از لحظه‌های مهمی است که تاریخ بین‌المللیِ هم سیاسی و هم روشنفکری قرن بیستم را متأثر کرده است. ... این کنگره با فراوانیِ مجادله‌ها، واقعه‌های نامنتظر در جریان برگزاری آن

و به‌خصوص قوتِ سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌هایی که در آن انجام شد، از بسیاری جنبه‌ها به‌عنوان یکی از لحظه‌های پایه‌گذار و قدرناشناخته‌ی مجادله‌ی بزرگ نیمه‌ی دوم قرن بیستم درباره‌ی تعهد نویسندگان و کارکرد ادبیات، تجلی می‌کند.»[4] و به‌گفته‌ی ساندرا تِرونی «این واکنش جمعی و این اقدام تشکیلاتی ی فاشیسم و نازیسم برضد نظام دموکراتیک و آزادیِ فرهنگ، حادثه‌ای است که بُردِ نمادین‌علیه‌ی حمله آن را نباید دستِ‌کم گرفت. افزون‌برآن شکلی که برای این واکنش جمعی انتخاب شد، یعنی کنگره‌ای بین‌المللی با تقسیم‌بندیِ موضوعی و در طی نُه جلسه‌ی طولانی، درعین‌حال موقعیتی برای جماعت نویسنده و اهل قلم بود که درباره‌ی خود و هویت خود و مسئولیت‌های خود و نقش خود و آینده‌ی خود بیاندیشند؛ همچنین موقعیتی بود تا خود را چون «سوژه‌ی جمعی» معرفی کنند و به مسئله‌ی رابطه‌ی میانِ ادبیات و سیاست بپردازند، و بر اهمیت عمل‌کرد خاص ادبیات تأکیدی دوباره کنند، فرد و وجدان جمعی را به توانایی ژرف‌اندیشی و میانجی‌گرایانه و تصویر متحرک و مسئله‌وار (پرولماتیک) از خود مجهز کنند.»[5]

باآنکه اغلب درباره‌ی این کنگره صحبت می‌شده است و به آن ارجاع می‌دادند و تعبیرهای گوناگونی از سخنرانی‌ها و گفته‌های آن مطرح می‌شده است، تنها بخش‌هایی از سخنرانی‌ها و نوشته‌ها و گفته‌های این کنگره منتشر شده بود. پژوهشگر آلمانی، وُلفگانگ کِلاین، استاد زبان‌های رومیایی در دانشگاه اُزنابروک آلمان که یکی از پیش‌گامان عرصه‌ی تاریخ ادبیات سال‌های 1930 است، از سال‌های 1980 توانسته است باتکیه بر آرشیوهای کمینترن در مسکو و برلن و آرشیوهای تخصصیِ نهادها و کتابخانه‌ها در فرانکفورت و لودویگسهافِن و پاریس و پراگ و زوریخ و نشریه‌ها و روزنامه‌ها و مصاحبه‌ها و ... و همچنین کندوکاوِ روش‌مندِ متن‌های نویسندگانی که در این کنگره شرکت کرده بودند، جزئیات این کنگره را بازسازی کند. ساندرا تِرونی ، استاد ادبیات فرانسه، که در سال 1995 در گردهمایی پنجاه سالگی کنگره در روم شرکت کرده بود، خود در سال 2000 گردهمایی جدیدی را در دانشگاه کاگلیاری (مرکزِ ساردینیا) ایتالیا سامان داد. این گردهمایی امکان مواجهه و مقایسه پژوهش‌های تاریخ‌دانان و زبان‌شناسان درباره‌ی چگونگی جریانِ خود کنگره را فراهم کرد. برای نخستین بار مجموعه‌ی کامل این سندها و سخنرانی‌ها و ... را (که حاصل آن کوشش‌ها و این گردهمایی بود) دانشگاه دیژون (فرانسه)، در سال 2005، در کتابی با نامِ «برای دفاع از فرهنگ. متن‌های کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان. پاریس، ژوئن 1935» در 665 صفحه منتشر کرد.[6]

بستر و چراییِ تشکیلِ کنگره: سایه‌ی فاشیسم بر اروپا و «جشنِ» کتاب‌سوزانِ نازی‌ها – 1

در تاریخ 30 ژانویه 1933 مارشال فون هیندنبورگ، آدولف هیتلر را به سِمتِ صدراعظمی آلمان برگزید. با به‌قدرت‌رسیدن هیتلر، سایه‌ی جنگ بر سر قاره‌ی اروپا گسترده شد.

کم‌تر از یک‌ماه پس از این تاریخ، در شب 27 تا 28 فوریه 1933، رایشتاک به آتش کشیده شد. نازی‌ها کمونیست‌ها را متهم به این کار کردند. و مطبوعات نازی آن را نخستین مرحله‌ی جنگ داخلی خواندند که دستور آن از مسکو صادر شده است. به‌بهانه‌ی این آتش‌سوزی روزنامه‌های کمونیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها ممنوع اعلام شدند، و 12 هزار نفر از مخالفان نازیسم (عمدتاً کمونیست و

سوسیال‌دموکرات) طی 48 ساعت و 100 هزار نفر طی هفته‌های بعد دستگیر شدند و به نخستین اردوگاه‌ها فرستاده شدند. و همین موضوع بهانه‌ای شد که در 28 فوریه یک«فرمان ریاست رایش برای محافظت مردم و دولت» صادر شود که براساس آن «به‌طور موقت» حقوق اساسی قانون اساسی (آزادی افراد، مصونیت تعرض به خانه، آزادی عقیده و تجمع و انجمن، حق مالکیت) به‌حالت تعلیق درمی‌آید.

با آتش‌سوزی رایشتاک و دستگیری‌های وسیع مخالفان نازیسم و فرستادن آنان به نخستین اردوگاه اجباری (که هیملر در 20 مارس 1933 خبر گشایش آن را اعلام کرده بود و از فردایِ آن روز آغاز به کار کرد)، درحقیقت رژیم هیتلری «متولد» شد.

همچنین، زمان بسیار کوتاهی پس از رسیدن به قدرت، هیتلر برنامه‌ی بزرگی را باعنوان «نبرد علیه‌ی روحِ غیرآلمانی» اعلام کرد که در چارچوب آن آزارِ سازماندهی‌شده و روش‌مند یهودیان و مارکسیست‌ها و صلح‌طلبان برنامه‌ریزی شده بود. و در چارچوب همین سیاست، سازماندهی دقیقیِ در دانشگاه‌ها انجام شد برای «پاک‌سازی» استادان و حتی کتاب‌ها. در دانشکده‌ها کمیته‌های «ضدِ روحِ غیرآلمانی» (متشکل از دو دانشجو، یک‌استاد، یک‌نماینده‌ی جامعه‌ی «ضدِ روحِ غیرآلمانی» و یک‌نویسنده) تشکیل شد که فهرست نام نویسندگان و کتاب‌ها را تهیه می‌کردند. و افزون بر آن، هم‌زمان تبلیغات پردامنه‌ی نازی‌ها در رادیو و روزنامه‌ها و آفیش‌های تبلیغاتی و ... به‌پیش برده می‌شد. در 6 آوریل 1933، سازمان‌های دانشجویی بخشنامه‌ای دریافت کردند که در آن ازجمله گفته شده بود: « در واکنش به توطئه‌های جمعیت‌های یهودی در خارج، اتحادیه‌ی صنفی دانشجویان آلمان برای مبارزه با نهیلیسم یهودی و دفاع از اندیشه و احساسِ ملی در ادبیات آلمان، فعالیت‌های هماهنگی را برای چهار هفته پیش‌بینی کرده است. این کارزار از 12 آوریل شروع می‌شود و 10 مه پایان می‌یابد.»

اوج پاک‌سازیِ کتاب‌ها در 10 مه 1933 در برلن بود با مراسمی «خاص» (از ساعت هشت‌ونیم شب به بعد، با مشعل‌های فروزان و مارش نظامی و شعارهای نازی‌ها و باحضور گوبلز که در آنجا نطق کرد) و 25 هزار کتاب به شعله‌های آتش سپرده شد: کتاب‌هایی از کارل مارکس تا هاینریش مان، از فروید تا آلبرت انیشتن (آینشتاین). این کتاب‌سوزان (که با رجوع به خاطره‌ی کتاب‌سوزانِ اسپانیای قرون وسطی شهرت یافت) در 21 شهر دیگر آلمان (ازجمله: بُن، برمن، برسلوا، برانشویک، autodafé «به «اتودافه دورتموند، درسدن، فرانکفورت، گوتینگن، هانور، کیل، ماربورگ، مونیخ، نورنبرگ، روستوک، وورتسبورگ) نیز انجام شد.

این کتاب‌سوزان‌ها (همچنین آتش زدن کنیسه‌ها و همه‌ی برنامه‌هایی که نازی به پیش می‌بردند)، اروپا و به‌خصوص روشنفکران و نویسندگان و دانشگاهیان غربی را به‌سختی تکان داد. و نشان از آن بود که نه‌تنها در پهنه‌ی سیاست جهان به سویِ جنگی خانمان‌سوز کشانیده می‌شود، بلکه عرصه‌ی فرهنگ نیز در خطر نابودسازی فاشیست‌ها قرارگرفته است. و به‌همین‌علت، برای دفاع از فرهنگ و آزادی دست به واکنش‌های گوناگونی زدند.

در این سال‌های 30 میلادی دربرابر بحران اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در سطح بین‌المللی ما شاهد حرکت‌های بزرگی در عرصه‌ی فرهنگ و روشنفکری هستیم. در این سال‌ها، جنبش روشنفکران و

نویسندگان فرانسه جایگاه خاصی دارد. هنوز ماجرای دریفوس و مقاله‌ی «من متهم می‌کنم» امیل زولا در دفاع از دریفوس(افسری که ظالمانه به جاسوسی برای آلمانی‌ها متهم شده بود) و مخالفت دانشگاهیان و نویسندگان و هنرمندان با ظلمی که در حق او شده بود و صف‌بندی طرفداران و مخالفان آزادی دریفوس (که فرانسه را با بحرانِ وجدانیِ بزرگی روبه‌رو ساخت و آن را به دو نیم کرد) و سرانجام با پیروزی طرفداران آزادی او پایان یافت، در ذهن‌ها حضوری زنده داشت. خودِ واژه‌ی «انتلکتوئل» در همین ماجرا مطرح و به یکی از واژه‌های کلیدی فکر در فرانسه و سپس در جهان تبدیل شد. در آن دوران، نویسندگان و روشنفکران آزادی‌خواه و ترقی‌خواهِ فرانسه به‌دلیل حضور پُررنگ خود در عرصه‌ی اجتماع از اعتبارِ خاصِ اجتماعی برخوردار بودند. در همین سال‌ها، سال‌های 30، یک‌بخش مهمی از نویسندگان و هنرمندان و اهلِ علم فرانسه مبتکر حرکتی بودند که می‌توان آن را یک‌خیزش شور و همبستگی بین‌المللی نامید. با نویسنده‌ی بزرگی، چون ژید، موفق شدند جنبشی شگفت‌انگیز در دفاع از قربانیان رژیم‌های فاشیستی به‌وجود بیاورند. این روشنفکران، ازیک‌سو جماعتی از نویسندگان و اهلِ قلم را با احساسِ همبستگی سامان دادند و ازدیگرسو در پیِ امکان همکاری با سازمان‌های جنبش کارگری بودند. چند نمونه را ذکر کنیم: در سال 1932، به‌هنگام تشکیلِ «انجمن نویسندگان انقلابی» (که اندک زمانی بعد، هنرمندان را نیز اضافه کردند و تبدیل شد به «انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی») که که تشکیل آن به‌ابتکار کمونیست‌ها بود[7]، مالرو در کنارِ نیزان[8] و آراگون در نقش رهبران این انجمن می‌نشیند، و ژید باآنکه از عضویت در آن سربازمی‌زند، می‌پذیرد که ریاست جلسه‌ی 21 مارس 1933 آن را (که در اعتراض به قدرت رسیدن هیتلر تشکیل شد) به‌عهده بگیرد و می‌پذیرد که در شورای تحریریه‌ی نشریه‌ی این انجمن، به‌نامِ «کمون»، درکنارِ آراگون، نیزان (دبیران نشریه)، بَربوس، گورکی، رومن رولان، وَیان–کوتوریه قرار بگیرد. دو کنگره‌ی بزرگِ آمستردام و سالن پلِیل[9] و همچنین کارزاری که برای آزادی دیمیتروف (از رهبران کمونیست بلغارستان که در سال 1934 به مقام دبیرکلی کمینترن رسید) و رفقای او به اتهام آتش‌سوزی رایشتاک به راه افتاد و ژید و مالرو در رهبری آن سهم داشتند و به آزادی دیمیتروف منجر شد، تشکیل «کمیته‌ی کمک به قربانیان فاشیسم» (در مارس 1933 با ریاست افتخاری آلبرت اینشتن و ریاست لرد مارلِی – معاون رئیس مجلس لردها– متشکل از آندره ژید، رومن رولان، آندره مالرو، پُل لانژوَن) و بعد کمیته‌ی تلمان، از رهبران کمونیست آلمان (به‌ریاست ژید و مالرو)، جهتی که فعالیت‌های «اتحاد برای حقیقت» پیدا می‌کند، و بالاخره کمیته‌ی «هوشیاری روشنفکران ضدفاشیست» با پشتیبانیِ پُل ریوه و آلَن و پُل لانژُوَن. طی چند سال ابتکارهای روشنفکران برای اتحاد علیه فاشیسم و دفاع از دموکراسی، هم در وسعت و هم در استقلال و هم در ظرفیت سازماندهی‌شان گسترش می‌یابد. و این حرکت‌ها پیش از ابتکار حزب‌های سیاسی بود که به «پیمانِ» وحدتِ‌عمل میان کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها در 27 ژوئیه 1934 انجامید (که اندک زمانی بعد «رادیکال‌ها» را هم دربرگرفت). نام‌های آلَن و بِندا کنار نام‌های رولان و مالرو و ژید و بلوُک و گِهِنو و برؤتوُن و کرُوِل و ژان کاسو و اوژِن دابیت می‌نشیند. کمونیست‌ها و سوررئالیست‌ها و آوانگاردیست‌ها و صلح‌طلبان، « انسان‌های باحسن‌نیت»، زیر پرچم ضدفاشیسم همدیگر را می‌یابند.

درکنار اینان، نویسندگان تبعیدی آلمان هستند که مجبور به زندگیِ «آوارگی» شده‌اند و فرانسه و چکسوسلواکی را مناسب فعالیت‌های خود تشخیص دادند. این نویسندگان آلمانی، برای هوشیار کردن افکار عمومی درباره‌ی ماهیت واقعی رایش سوم و پشتیبانی از اپوزیسیون زیرزمینی آلمان و جلوگیری از افول یک‌سنتِ بزرگِ فرهنگی دست به فعالیت‌های پُردامنه‌ای زدند و فرانسه یکی از مرکزهای مهم این

Sammlung کوشش‌ها بود. کلاوس مان (فرزند توماس مان) در سپتامبر 1933 نشریه‌ی ماهانه‌ی ادبیِ را منتشر کرد (و در هلند توسط یک‌ناشر پناهنده‌ی آلمانی چاپ می‌شد) که در شورای تحریریه‌ی آن آندره ژید و آلدوس هاکسلی و هاینریش مان حضور دارند و نویسندگان و شاعران به‌نامی چون بلوک، کوُکتوُ، کرول، کرؤچه، اهرنبورگ، همینگوی، پاسترناک، رولان، سیلونه و ... با آن همکاری می‌کنند و مطلب‌هایی درباره‌ی وظیفه‌ی نویسنده در تبعید نوشته می‌شود. همچنین در روزنامه‌ی تبعیدیان در پاریس (که تنها روزنامه‌ی تبعیدیان است و کم‌وبیش در اروپا پخش می‌شود) ژید و بَربوس و رولان و همینگوی از همکاران آن هستند.

همچنین باید از محفل‌های گوناگون فرهنگی تبعیدیان صحبت کرد که در این سال‌ها تشکیل می‌شود (از سال‌های 20 میلادی چنین انجمن‌هایی در پاریس وجود داشته است)[10] و در آن‌ها ازجمله هر هفته دو ساعت درباره‌ی عمل‌کرد ادبیات در فعالیت‌های زیرزمینی آلمان صحبت می‌کنند. همچنین باید از بازسازی و تشکیل «جامعه نویسندگان آلمان»[11]نام برد که ریاست افتخاری آن با هاینریش مان بود.

درخلال همین فعالیت‌هاست که نخستین کنگره‌ی نویسندگان شوروی (اوت/ سپتامبر 1934) به‌ریاست گورکی تشکیل می‌شود و حدود 40 نفر از نویسندگان خارجی دعوت می‌شوندکه درمیان آنها غیرکمونیست‌ها هم هستند؛ ازجمله آندره مالرو که به‌دلیل محتوای رمان‌اش درباره‌ی انقلاب چین، سرنوشت بشر، مشکوک است به هواداری از تروتسکی. مالرو در این کنگره از دنباله‌روی نویسندگان شوروی انتقاد می‌کند یا ژ ـ ر بلوک[12] از مفهومِ «فرد» دفاع می‌کند و ژید به فرستادن یک نامه قناعت کرده است و در آن از فردگرایی و استقلال ادبیات دفاع می‌کند. به‌رغم داوهای سیاسی این کنگره و مبارزه‌ی شدیدی که در آن جریان دارد و سرانجام به پیروزی آشتی‌ناپذیرترین خط، یعنی خطِ ژدانُف، و تقدیس «رئالیسم سوسیالیستی» پایان می‌یابد، نویسندگان غربی حاضر در کنگره چندان میانه‌ای با این مسائل ندارند اما، ترجیح می‌دهند بیشتر به شباهت‌ها بیاندیشند تا تفاوت‌ها.

ازسوی دیگر کنگره‌ی هفتم کمینترن، به‌دلیل وضعیت جدید جهانی و روی‌کارآمدن فاشیست‌ها خطِ «طبقه دربرابر طبقه» را کنار می‌گذارد و به‌سوی سیاستِ ائتلافِ سیاسی با نیروهای دموکراتیک علیه‌ی فاشیسم روی می‌آورد و «جبهه‌ی واحد ضدفاشیستی» را مطرح می‌کند. خواست و آرزوی بسیاری از نویسندگان در این زمان «ائتلاف ضدفاشیستی» میان فرانسه و شوروی است و کلاوس مان در این امر نه‌تنها بختی برای آلمان می‌بیند، بلکه آن را چشم‌اندازی برای تحقق «هومانیسم سوسیالیستی» در اروپا ارزیابی می‌کند. و این امید را در سخنرانی خود در کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان با این جمله‌ها بیان می‌کند: «نزدیکی میان فرانسه و اتحاد شوروی پیش‌ازهرچیز از اجبارهای ماهیتاً سیاسی ناشی می‌شود. اما، همچنین می‌تواند پیامدهایی درعرصه‌ی روشنفکری داشته باشد که مشکل بتوان وسعت آن را تخمین زد اما، می‌توانیم هم‌اکنون نیز آن را چون حامل امید تلقی کنیم، چون بختی یگانه در تاریخ اندیشه. [...] روح انقلاب 1789 و روح انقلاب اکتبر به تفسیر هم می‌نشینند و درهم می‌آمیزند – : باشد که دربرابر ما [چشم‌اندازها گشوده شوند!»[13

اغلب شرکت‌کنندگانِ کنگره‌ی پاریس و حتی سازماندهان آن کمونیست نیستند و حتی مارکسیست هم نیستند. تشکیل آن، واکنشی است به ضرورتی که بسیج عمومی علیه فاشیسم آشکار ساخته است. ازسوی دیگر انتخابِ «دفاع از فرهنگ» میان وحدت ضدفاشیستی در سطح سیاسی و بسیج نویسندگان

در روی زمینی که متعلق به آنهاست، پیوند برقرار می‌کند. و پیش از همه واکنشی است دربرابر جنگی که هیتلر و فاشیسم علیه فرهنگ اعلام کرده‌اند. با اختصاص دادن سهمی مهم به نویسندگان تبعیدی آلمان نازی (و بامیانجیِ آنان به ادبیات زیرزمینی آلمان) و نویسندگانِ جلایِ‌وطن‌کرده‌ی ایتالیایی و مبارزانِ کشورهای زیر یوغِ فاشیسم (یا در معرض سلطه‌ی فاشیسم) (از یونان تا اسپانیا و پرتقال، از بلغارستان تا لتونی و چین) کنگره، افکار عمومی را از خصلتِ جهانیِ خطر آگاه می‌کند. و بدین‌گونه به وظیفه‌ی «بیدارکردن وجدان‌ها» عمل می‌کند.

تدارک و برگزاری کنگره – 2

ما امروز می‌توانیم با تکیه به عنصرهای مهمی که کار سترگ ولفگانگ کلاین در برابرمان گشوده است و باتکیه بر سندهای این کنگره که در دسترس ماست، دریابیم که برخلاف تعبیرهای ساده‌انگارانه، این کنگره یک‌آلت‌دستِ ایدئولوژیک جنبش کمونیستی نبوده است. بی‌شک برگزاری این کنگره را باید یک‌ابتکارعملِ کمونیستی دانست و در فهرست کارهای بزرگی جای می‌گیرد که انترناسیونال کمونیستی سازماندهی کرده است. اما، همان‌گونه که سرژ وُلکیکُو اشاره می‌کند «برگزاری این کنگره و جریان آن، کاملاً دور از هدف‌های رهبران شوروی بود که می‌خواستند این کنگره را به یک‌محل ستایش از اتحاد شوروی تبدیل کنند. گوناگونی سخنرانان، انتقادهایی که به مفهوم‌های کمونیستی شد، طرح دیدگاه‌های ازجمله برآیندهای این [14]((Victor Serge) سازش‌ناپذیر (مانند فراخوان برای آزادی ویکتور سرژ کنگره هستند که هم بر پویایی آن دلالت می‌کند و هم نشان‌دهنده‌ی این امر است که کنگره بسیار فراتر از خواست‌های انترناسیونال کمونیست عمل کرده است. انترناسیونال کمونیستی‌ای که درنهایت به جنبشی که مشکل می‌توانست آن را کنترل کند بدگمان شد.

اما جالب‌تر از چندگانگی سیاسیِ آشکار در کنگره، رفتارها و موضع‌گیری‌های فکری و روشنفکری و زیباشناختی شرکت‌کنندگان کنگره است. بی‌آنکه بخواهند از بُن‌مایه‌ی هویتِ نویسندگی خود چشم‌پوشی کنند، با طرح درک‌شان از نوشتن است که در بحث‌ها شرکت می‌کنند. به‌این‌معنا، این کنگره بدیع و خاص بود زیراکه با بسیاری از گردهمایی‌های روشنفکری متفاوت بود که موضع‌گیری آنان با چشم‌پوشی [از عملکرد حرفه‌ای‌شان صورت می‌گرفت.»[15

ولفگانگ کلاین معتقد است که برای ریشه‌یابی این کنگره باید از تاریخ «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی»[16] شروع کرد. این اتحادیه براساسِ «دفتر بین‌المللی برای ادبیات انقلابی» که از سال 1927 در مسکو فعالیت می‌کرد، در نوامبر سال 1930 در شهر خارکوف (اوکراین) طیِ کنفرانس نویسندگان پرولتری و انقلابی تشکیل شد. این اتحادیه که مرکزاش در مسکو بود، شعبه‌های فراوانی در کشورهای گوناگون داشت (ازجمله در آلمان با نام Bund proletarisch-revolutionärer Schriftsteller در آمریکا John در فرانسه با نام Association des Écrivains et Artistes Révolutionnaires) این اتحادیه کوشید با هدفی «انقلابی» (League of Americain Writers و سپس Reed Clubs (به‌معنای کمینترنی آن) نویسندگانِ با منشأ پرولتری را با نویسندگانی که از طبقه‌ی خود بریده‌اند و «به پرولتاریا پیوسته‌اند» (یعنی آنانی که به حزب‌های کمونیستی پیوسته‌اند) متحد کند. در خطِ آن زمانِ کمینترن (طبقه دربرابر طبقه) و به‌طور خاص‌تر با تبعیت از نظریه‌ها و روش‌های «انجمن نویسندگان اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» کوشید ادبیاتی کاملاً متفاوت از» (RAPP)«پرولتری روس

«ادبیات بورژوازی» به‌وجود بیاورد. جهت‌گیری این ادبیات کمونیسم بود و شکل‌های آن بیشتر آموزشی بودند تا زیبایی‌شناختی.[17] فعالیت‌های «انجمن نویسندگان پرولتری روس» به اندازه‌ای فرقه‌گرایانه و تنگ‌نظرانه بود که نتوانست کشمکش‌های بزرگی را به‌پیش ببرد. فکر و دیدگاه‌های این انجمن حتی در نگاه استالین هم بالاخره خیلی کوته‌نظرانه به‌نظر آمد و او در 23 آوریل 1932 این انجمن را منحل کرد و «اتحادیه نویسندگان شوروی» را سازمان داد که به‌طور رسمی در کنگره‌ی اوت 1934 بنیان گذاشته شد «با شعار جدیدِ «رئالیسم سوسیالیستی».

درپهنه‌ی سیاست، موفقیت‌ها و سپس صدراعظمیِ هیتلر در آلمان نقطه‌ی پایانی گذاشته بود بر هر نوع امیدی که تصور می‌شد در زمان بحران بزرگ جهانی می‌توان در اروپا انقلاب برپاکرد. پس از 30 ژانویه 1933 دو سال طول کشید تا جنبش کمونیستی درک و اذعان کند که این پیروزی، یک‌شکست برای آنان بوده است و باید سیاست را عوض کرد. و این کار در ماه ژوئیه 1935 در کنگره‌ی هفتم کمینترن انجام شد. تشکیل این کنگره چندبار به تعویق افتاد زیرا حزب‌های عضو کمینترن نمی‌توانستند تصمیم بگیرند و از سیاستی که از بهار 1934 دیمیتروف توصیه می‌کرد (با حمایت استالین) پیروی کنند. ورود شوروی به «جامعه ملل» در سپتامبر 1934 (14 سال پس از تشکیل آن) و پیمان‌های عدم‌تجاوز و همکاری متقابل در سال‌های 1932 و 1935 میان اتحاد جماهیر شوروی و فرانسه و همچنین «جبهه متحد» حزب‌های کارگری که در ژوئیه 1934 در فرانسه تشکیل شد و کمینترن آن را در اکتبر همان سال اعلام کرد، آشکارترین نشانه‌هایی بودند از خداحافظی با انقلاب جهانی سریع.

ما در اینجا، برای روشن‌تر نشان دادن سازوکار تشکیل «کنگره بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ»، از نخستین گام‌ها تا برگزاری کنگره را به چهار مرحله تقسیم می‌کنیم (و به‌علت محدودیت‌های نشریه، در توضیحِ رویدادها به‌اختصار بسنده خواهیم کرد و به‌اجبار می‌باید از ذکر بسیاری از مطلب‌ها چشم‌پوشی کنیم):

مرحله‌ی نخست:

در این وضعیتِ ناپایدار، کمونیست‌ها و طرفداران‌شان در میان روشنفکران که کوته‌بینی و ناکارآیی شعارهای قدیمی را زندگی کرده بودند، دست به گشایش‌هایی زدند. در سال‌های 1932-1933 سازمان جدیدی پابه‌صحنه می‌گذارد: «کمیته جهانی مبارزه با جنگ» که در «کنگره‌ی جهانی ضد جنگ امپریالیستی» در آمستردام (27 تا 29 اوت 1932) بنیان نهاده شد. «کنگره‌ی آمستردام» (که مونتسنبرگ «پروپاگاندیستِ خستگی‌ناپذیر کمینترن که توانست از سرسخت‌ترین خطها به نرم‌ترین گشایش‌ها عبور کند» پشت آن است) با ترغیب حزب کمونیست فرانسه و به‌یک‌معنا سازماندهیِ کمینترن تشکیل شد، هانری بَربوس[18] و رومن رولان از آوریل 1932 بانی علنی آن هستند. کنگره‌ی آمستردام اعلام کرد که «برفرازِ همه‌ی حزب‌هاست»: سوسیالیست‌ها، آنارشیست‌ها، معترضان جنگ درمیانِ اکثریتِ بزرگِ کمونیست‌ها از شرکت‌کنندگان کنگره هستند. درکنار کنگره، پُل وَیان-کوتوریه[19] (رفیقِ بَربوس و یکی از مسئولان حزب کمونیست فرانسه درعرصه‌ی روشنفکران و نیز دبیرکل «انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی») یک‌ملاقاتی میان نویسندگان حاضر در کنگره را سازماندهی کرد. هدف او از برگزاری این ملاقات سازماندهیِ «یک‌فعالیت شدیدترِ [شعبه‌های ملیِ اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی] برای «جبهه‌ی متحد» » و برای مراجعه کردن به افرادی بود که « که

عضویت آنان به انجمن مطرح نیست اما، آماده هستند که درکنارِ [انجمن ما] علیه جنگ امپریالیستی مبارزه کنند.»[20] برای این هدف وَیان ـ کوتوریه تشکیل یک‌کمیته‌ی بین‌المللی را درنظرداشت. و در 8 در پاریس با (Salle de Pleyel) ژوئیه 1933 در زمان «کنگره‌ی علیه‌ی خطرِ فاشیسم» در سالن پلِیل پیش‌نهاد یک‌ملاقات جدید میان نویسندگان برای بنیان نهادن یک‌سازمان نویسندگان ضدفاشیست به کوشش‌های خود ادامه داد.

در همان زمان درمیان نویسندگان تبعیدی آلمانی، بعد از رسیدن هیتلر به صدارت اعظمی آلمان، نیز طرح‌های مشابه‌ای شکل می‌گیرد. در 28 ژانویه 1933 برتولت برشت در نامه‌ای به یوهانِس ر. بِشِر[21] در مسکو از «دل‌سردی و سردرگمی» درمیان تبعیدیان سخن می‌گوید و از اعتقادش در ضرورت برگزاریِ یک‌کنفرانسی که باید «چند همکار آلمانی» و «دوستانی که واقعاً دارای اختیار هستند (مثل رادک و ...) جمع کند».[22] بِشِر نیز در تابستان 1933 به‌دستور «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» سفر درازی به مرکزهای تبعیدیان می‌کند و در گزارش‌اش از ضرورتِ «به‌دقت آماده کردن یک کنفرانس جهانیِ همه‌ی نویسندگان ضدفاشیست» صحبت می‌کند و همچنین از ضرورتِ گسترشِ «نوعی شکل‌های سازماندهی» میان آنها تا آنان در زمان کنگره حضوری «دیدنی و ماندگار» داشته باشند.[23]باید خاطرنشان کرد که در همه‌ی این بازاندیشی‌ها «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» با «شکل‌های سازماندهی»اش که کاملاً وجود داشتند، هیچ نقشی نداشت. می‌توان فکر کرد که کمونیست‌های فرانسوی و آلمانی براین تصور بودند که این «اتحادیه» با ضرورت جدید همکاری با ضدفاشیست‌های غیرانقلابی سازگار نیست.

در زمستان 33 تا 34 بِشِر و رفیقان آلمانی و روس‌اش در مسکو به کوشش‌های‌شان ادامه می‌دهند اما، نه برای تکرارِ کنفرانس‌های بین‌المللی که پیش از آن وجود داشتند. در ماه مارس 1934 بشر در «گزارشی کوتاه درباره‌ی وضعیت جنبش انقلابی ادبی آلمان» به دفتر سیاسی حزب کمونیست آلمان در مسکو می‌نویسد: از یک‌سو «هیچ‌گاه تابه‌این اندازه امکان به‌وجودآوردن یک‌جنبش روشنفکری بزرگ و وسیع به‌گونه‌ای استثنایی مهیا نبوده است» و اما ازسوی‌دیگر به‌نظرمی‌آید که در مرکزهای تبعیدیان «نفوذ قویِ اوپورتونیست‌ها (باندلِرین‌ها و تروتسکیست‌ها)» وجود دارد که می‌تواند این خطر را به‌وجود آورد که «کانون فساد برای هر جنبش روشنفکری» شود. در ادامه می‌گوید که در پراگ گروهی که به‌دورِ ویلاند هِرتسفِلده جمع شده‌اند، «کاملاً آلوده‌ی اوپورتونیسم» شده‌اند و ازقرار گویا در پاریس کوشش کرده‌اند «یک‌دفتر اروپای غربی» تأسیس کنند بدون‌آنکه «منتظر رهنمودهای ما باشند». دراینجا، بِشِر از فرستادن «بی‌درنگ» یک‌رفیقِ امتحان‌پس‌داده به این مرکزهای «آلوده» و ازبین بردن این جوِ ضدسویتی و تشکیل یک پایگاه غربی، صحبت می‌کند. و اینکه خود حاضر است مسئولیت این وظیفه‌های سخت را بپذیرد.[24]

با سفربِشِر به پراگ، اتریش، سوئیس، پاریس از اوایل آوریل تا نیمه ماه ژوئن 1934، «پیش‌تاریخِ» کنگره برای دفاع از فرهنگ به تاریخ آماده‌سازی آن عبور می‌کند. در گام نخست، این دو تن، بِشِر و بَربوس، نخستین عامل‌های این کنگره هستند.

در تاریخ 20 مه 1934 بِشِر با بَربوس در پاریس صحبت می‌کند. بعد از این ملاقات، بربَوس به «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» می‌نویسد: «تصمیم شما مبنی بر ایجاد یک دفترِ اروپایی نویسندگان و

هنرمندان انقلابی در پاریس [...] به‌نظر من کاملاً با ضرورت‌های وضعیتِ [جدید] منطبق است» و اضافه می‌کند که « کاملاً آماده است تا به این کمیته بپردازد» و اینکه «همکاری مستمر بِشِر درمقامِ دبیر چنین کمیته‌ای به‌طور طبیعی می‌تواند ثبات و موفقیت عملی آن را تضمین کند.» بِشِر به‌نوبه‌ی‌خود در گزارشی به رهبری حزب کمونیست آلمان در باره‌ی سفر خود می‌پرسد: «آیا ساختار اتحادیه انقلابی نویسندگان، نام آن و ... هنوز پاسخ‌گوی وظیفه‌هایی است که امروز دربرابر خود داریم؟» و اضافه می‌کند: «یک رهبری انحصاری جنبش ضدفاشیستی نویسندگان، که روزبه‌روز بزرگ‌تر می‌شود، دیگر در مسکو امکان‌پذیر نیست.» و در نتیجه: «ما موظف هستیم هرچه‌زودتر یک پایگاه غربیِ در ارتباط تنگاتنگ با جنبش کمیته (آمستردام- پِلِیل) ایجاد کنیم.»[25] بَربوس در نامه‌ای به‌تاریخ 14 اوت 1934 به «رفیق عزیز»ی در مسکو (به‌نظر می‌آید مونتسنبرگ باشد) می‌نویسد: «در ماه مه به‌وسیله‌ی یوهانِس بِشِر درجریان تصمیمِ گرفته‌شده‌ای قرار گرفتم که قرار است در پاریس یک‌دفتر اروپایی نویسندگان و هنرمندان انقلابی ایجاد شود. نظر من را دراین‌خصوص جویا شده بودند، من به‌شدت این فکر را، که هم تمرکز و هم گسترش را امکان‌پذیر می‌کند، تأیید کردم.» در همین روزها، بِشِر «طرحی» را برای رهبران منظورِ «تغییر و تجدیدِ سازمان شعبه‌های آن» می‌نویسد که«اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» به هدف آن گسترش جنبش روشنفکری است، زیرِ تنها یک‌شعارِ «مبارزه با فاشیسم و جنگ امپریالیستی» و ایجادِ «جامعه نویسندگان ضدفاشیست که مقرِ اصلی آن در پاریس خواهد بود» با این واژه‌های قاطعِ «مدیریت انحصاری جنبش بین‌المللی نویسندگان به دلیل‌های زیادی که نمی‌خواهیم در اینجا ی نویسندگان شوروی [که در ماه اوت برگذارمشخص کنیم، نمی‌تواند از مسکو انجام شود» و کنگره می‌شود] موقعیت خوبی خواهد بود که «در ملاقات‌های درونی [...] با نویسندگان خارجی که در مسکو حضور می‌یابند، تدارک این موضوع را با آنان بررسی کنیم.»[26]درنتیجه، پیش از کنگره‌ی مسکو [کنگره‌ی نویسندگان شوروی] ، فکرِ به‌راه‌انداختن یک دفتر «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان» برای اروپای غربی در پاریس شکل گرفت که مسئولیت‌اش گسترش دادن پیوندهای میان نویسندگان پرولتری و انقلابی با همکاران ضدسرمایه‌داری، ضدفاشیست، ضدجنگ (اما نه لزوماً کمونیست) بود. افزون بر آن، بَربوس می‌خواهد میان این دفتر و «کمیته آمستردام – پِلِیل» (که خود رهبری می‌کند) همکاریِ تنگاتنگ برقرار کند. براساس سندهای کمینترن، بِشِر نقش مرکزی در تدارک این موضوع دارد. آخرین موضوع مهم: هنوز از کنگره [در پاریس] صحبتی درمیان نیست.

می‌دانیم که کنگره‌ی مسکو [کنگره‌ی نویسندگان شوروی] بر نویسندگانی که از غرب رفته بودند بسیار تأثیر گذاشت (هنوز چند سالی با «محاکمه‌های مسکو» و پیامدهای آن فاصله داریم). و بسیاری از شرکت کنندگان کنگره با امیدواری به این تجربه‌ی جدید می‌نگریستند تاآنجاکه حتی چندی بعد در کنگره‌ی پاریس معتقدند «این روسیه است که درهای خود را به روی ادبیات باز می‌کند، آنجاکه "آزادی" اروپای غربی تنها دیوارها را درخود فرض دارد...»[27] در کنگره‌ی مسکو، سخنرانی بوخارین ی نویسندگان شوروی در مسکو است که فکر سازمان‌نویددهنده‌ی چنین امیدهایی است. درزمان کنگره دادن کنگره‌ی دیگری در غرب در انظار عموم برای بحث و بررسی مسئله‌ی فرهنگ در کشورهای کمی بعد از کنگره‌ی پاریس می‌گوید: کنگره [پاریس] « (Mounier) سرمایه‌داری شکل می‌گیرد. مونیه جواب در غرب، در سرزمین بدعت‌گذار، است؛ جوابِ نخستین کنگره‌ی نویسندگان که سال پیش در مسکو دربرابر شنوندگانی که از همه‌ی روسیه آمده بودند، برگذار شد. در آنجا بود که مالرو و ژان ریشار دراین طرح سهم گرفتند.»[28] پسر ژان ریشار بلوک نیز همین روایت (Jean-Richard Bloch) بلوک

را حکایت می‌کند: در بحث‌های مسکو در سال 1934 «مالرو، آراگون و پدر من – به‌طوریقین پس از و نویسندگان خارجیِ حاضر در کنگره Koltsov و کولتسُو Ehrenbourg بحث و رایزنی با اِهرِنبورگ – تصمیم گرفتند.»[29] از مسکو رفیقی به یوهانِس بِشِر (که در سفرِ پاریس است) می‌نویسد: « وضعیت به‌گونه‌ای است (به آنچه در اینجا با هم صحبت کردیم فکر کن) که می‌توانیم جسورانه‌تر و سریع‌تر و که بعد از کنگره‌ی [31](Ilya Ehrenbourg) قاطع‌تر دست به اقدام بزنیم.»[30] و ایلیا اِهرِنبورگ مسکو به‌عنوان خبرنگار ایزوستیا به پاریس برگشته است (در خاطرات‌اش نوشته است) یک نامه‌ی بلندی به مسکو «درباره‌ی جو میان نویسندگان غربی و درباره‌ی فکر انجمن ضدفاشیستی» می‌نویسد؛ و به‌همین‌علت در ماه نوامبر 34 به مسکو فراخوانده می‌شود تا با استالین ملاقات کند که به‌جای استالین که در آن زمان رئیس دپارتمانِ فرهنگ در کمیته مرکزی حزب کمونیست (Stestki) با اِستسکی (sténographe) شوروی (بلشویک) است، ملاقات می‌کند که از او می‌خواهد نظرش را در اِستِنوگراف دیکته کند. پس از تبادل‌نظر و مشورت‌ها درباره‌ی استراتژی و تاکتیکِ سازمان‌های کمونیستی و سیاسی و ادبی، یک عامل جدید باعث شتاب کردن در امور می‌شود: شوروشوقِ خودبه‌خودی چند تن از نویسندگانی که از غرب به این کنگره آمده‌اند و می‌خواهند از آن بهره‌گیری کنند. شخصی مانند مالرو چندان به جزئیاتِ خطِ سیاسیِ سازمانی مانند «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» یا «کمیته آمستردام – پِلِیل» علاقه‌ای نداشت اما، تأثیرِ مستقیم کنگره‌ی نویسندگان [مسکو] را زندگی کرده بود و می‌خواست بداند که آیا چنین کاری پیشِ خودشان هم امکان‌پذیر هست یا خیر. دربرگشت به پاریس، طی یک‌جلسه‌ی شبانه‌ای در موتوآلیته به مناسبت کنگره‌ی مسکو برگذار شد، این تشابه را مطرح می‌کند که می‌بایست اساس کنگره‌ی پاریس باشد: « کوتاه اینکه من فکر می‌کنم پیامدِ بنیادی جامعه‌ی شوروی امکان دوباره آفریدن یک‌هومانیسم است؛ هومانیسم می‌تواند نگرش بنیادین انسان نسبت به تمدنی باشد که آن را می‌پذیرد، همان‌طورکه فردگرایی نگرش بنیادین اوست نسبت به تمدنی که آن را نفی می‌کند، که مهم دیگر ویژگی هر انسان نخواهد بود بلکه، مهم فشردگی اوست و اینکه ازآنچه‌که به او امکان می‌دهد تا به دیگر انسان‌ها، برفراز خودِ آنها، بپیوندد دفاع خواهد، نه ازآنچه‌که او را از انسان‌ها جدا می‌کند.»[32] .چنین نظرها و شوروشوق‌هایی، در روند تشکیل کنگره وزنه‌های ناچیزی نبودند

در 11 سپتامبر 1934 «کمیسیون سیاسی دبیرخانه سیاسی کمیته اجرائیه انترناسیونال کمونیست» درباره‌ی گزارش ویلهلم کِنورین[33] عضو کمیته‌ی اجرایی بحث می‌کند. کمیسیون تصمیم می‌گیرد که در MORP ««باتوجه‌به ضرورت سازماندهی یک‌دبیرخانه‌ی «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی پاریس، باید از این نویسندگان تشکیل گردد: بَربوس، بِشِر، یک نویسنده‌ی انگلیسی و یک یا دو نویسنده‌ی در MORP بنامد. دبیرخانه‌ی MORP تراز اولِ بدون حزبی. این دبیرخانه نباید لزوماً خود را دبیرخانه‌ی در مسکو را با MORP مسکو باید کار ایدئولوژیک دبیرخانه‌ی پاریس را پشتیبانی کند. باید دبیرخانه‌ی یک نویسنده‌ی آلمانی بدون حزبی و یک رفیقی که (Andersen-Nexö) افزودن آندرسِن–نِکسو کارهای عملی دبیرخانه را انجام بدهد، گسترش داد»[34] نمایِ کلی را می‌شناسیم: قدرت انحصاری در دست کمونیست‌هاست، تصمیم‌ها در مسکو گرفته می‌شود، و بدون‌حزبی‌ها که حتی نام‌شان اهمیت ندارد برای آرایش حضور دارند. و بافت متن آشکارا می‌گوید که این تصمیم درباره‌ی سازماندهی «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» است و در اینجا به موضوعِ کنگره‌ای که کِنورین پس از گفت‌وگوهایش با ای نشده است. در این لحظه، همه چیز برنویسندگان خارجی، با رفقای خود درمیان گذاشته است، توجه این نظر مُهرِ تأیید می‌زند که «کنگره برای دفاع از فرهنگ» ترفندی است که دستگاه کمینترن

.ساخته‌وپرداخته است. و بی‌درنگ نامِ استالین رخ می‌نماید

شخصیت اصلیِ انتخاب‌شده بَربوس است که حدود اواخر ماه سپتامبر به مسکو می‌رسد (و 20 نوامبر برمی‌گردد). پس از رسیدن به مسکو، بَربوس (که درحال نوشتن بیوگرافی استالین است که در سال 1935 منتشر می‌شود) فوری تقاضای ملاقات با استالین می‌کند. تا زمان ملاقات با استالین، بَربوس یک« طرحِ‌کلیِ مانیفست برای اتحادیه جهانی نویسندگان اجتماعی» تهیه می‌کند و با یکی از کارمندان درباره‌ی ضرورتِ اقدام‌هایی صحبت می‌کند که باید جهتِ «ایجاد، یک‌مرکز (Kreps) به‌نام کرِپس انتشاراتی بانفوذ برای تشکیلات بین‌المللی نویسندگانِ پیشرو که درحالِ تشکیل[در پاریس] است» صورت داد. دررأس این تشکیلات «یک‌کمیته که دربرگیرنده‌ی بزرگ‌ترین شخصیت‌های جهان روشنفکری باشد» و یک«رهبری واقعی» که در آن «رئیس ادبی سیاسی» از همه مهم‌تر است. «چند منبع مالی کمکی» از شوروی پیش‌بینی شده است و «مراقبت عمومی برای کار عملی و سازماندهی و کنترل امور به‌وسیله‌ی دستگاه بین‌المللی انجام می‌شود»[35] روز 30 اکتبر استالین با «سلام برادرانه»، ورود خود به مسکو را به بَربوس اعلام می‌کند و ملاقات بَربوس با استالین می‌بایست 3 نوامبر 1934 انجام شده باشد.

نتیجه‌های گفت‌وگوی بَربوس با استالین و دیگر ملاقات‌های او در مسکو، در آنچه به این بحث ما مربوط است، در «یادداشت‌ها درباره‌ی رهنمودها و سازماندهیِ یک‌اتحادیه بین‌المللی نویسندگانِ جدید» است که بَربوس در تاریخ 4 نوامبر 34 نوشته است.[36] این یادداشت‌ها با این «نظر کلی» شروع می‌شود که می‌توان حدس زد که نقل‌قول استالین را مستقیماً مطرح می‌کند: «موضوع این طور است که در سطح بین‌المللی نیز مشابه‌ی همان تغییری که در اتحاد جماهیر شوروی انجام شد، ایجاد شود؛ یعنی نوعی گسترده کردن آن و [تبدیل آن] به "جبهه واحد" تشکیلات بین‌المللی با یک پیشقراول‌ی که تابه‌حال با «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» نمایندگی می‌شد. این ابتکار درست به‌موقع است – به‌اندازه‌ای که اگر ما انجام ندهیم دیگران به‌شکل دیگری و به‌زیان ما انجام خواهند داد.» و از این موضوع، استالین نتیجه‌ای می‌گیرد که در مشورت‌هایی که تا اینجا انجام شده بود (بِشِر، وَیان–کوتوریه، بَربوس) وجود نداشت. بَربوس می‌نویسد: «موضوع، اصلاح کردن «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» نیست بلکه موضوع، انحلال کامل آن است. این، حرفِ دقیقِ رفیق استالین است که اضافه کرد: یک‌بار برای همیشه نه‌تنها باید از سنت‌ها، بلکه از تلخ‌کامی‌هایِ «اتحادیه بین‌المللی» هم خلاص شد.» بَربوس با حرکت از جمله‌ی پُرمعنای «این تصفیه باید از ریشه انجام شود اما، با دوراندیشی بسیار»، همان موقع به‌طور دقیق فکرهایی را برای ساختار این تشکیلات جدید می‌پروراند: «یک هیئت‌رئیسه‌ی بزرگ افتخاری که می‌تواند نام‌اش کمیته رهبری باشد»، یک«دفتر بین‌المللی» در پاریس که در آن «ما باید تضمین کنیم که اکثریت از ما باشد»، یک«دبیرخانه که از خودِ من، به‌عنوانِ دبیرکل (مطابق تصمیم‌هایی که در اینجا در این مورد گرفته شده است). یک معاون دبیرکل (دارم فکر می‌کنم چه کسی باشد) و 4 یا 5 نفر همکار دائمی و مکمل» سپس، بَربوس درباره‌ی کسانی که می‌توانند مقام‌های مختلف را دارا باشند چند خطی می نویسد. درباره‌ی نامی که باید به این تشکیلات داد، بَربوس چند نام را ذکر می‌کند: اتحادیه جهانی نویسندگان اجتماعی یا جامعه نویسندگان یا یک‌عنوان کلیِ «انسان جدید» با یک‌عنوانِ فرعی اتحادیه جهانی [نویسندگان ضد ارتجاع اجتماعی.[37

درخصوص محتوای این تشکیلاتی که باید سازمان داد، استالین رهنمودهای مهمی نیز صادر می‌کند.

در باره‌ی مانیفستی که بَربوس آماده کرده است تا در ملاقات‌اش با استالین درمیان بگذارد، می‌نویسد کاران ادبیِ اساساً«فکر کردم که باید میان نویسندگان واقعاً اجتماعیِ پیشرو با ریاکاران و سیاسی ارتجاعی اما، خواهانِ کسبِ یک نوع حیثیت پیشقراول برای خود، مرزبندی کرد. برای من مشکل بود که به بیانِ مثبت مبارزه میان سرمایه‌داری و سوسیالیسم نرسم [...] اما، رفیق استالین درعین‌حال‌که با جهت کلی [آنچه در چند کلمه برایش خلاصه کردم] موافق بود و دراصل آنها را تأیید کرد، به من گفت که باید دقت کرد، «برخی کلمه‌ها می‌توانند سبب ترساندن [آدم‌ها] شوند.»[38]به‌راحتی می‌توان این کلمه‌هایی که می‌توانند سبب «ترساندن» شوند، دریافت: کافی است تا «طرحِ کلی مانیفست»ی که در مسکو نوشته شده است با مانیفستِ «برای یک‌جامعه بین‌المللی نویسندگان» که بَربوس پس از رسیدن به پاریس (و براساس تصمیم‌هایی که در مسکو گرفته شده است) نوشته است و آن را برای بسیاری از نویسندگان فرانسوی و خارجی فرستاده است، مقایسه کرد. ازجمله چیرهایی که در مانیفست فرستاده شده از پاریس خبری از آن نیست: «هرآنچه سوسیالیستی نیست، ارتجاعی است»، «جبهه واحد»، «رئالیسم اجتماعی»، «رئالیسم سوسیالیستی»، کینه و مبارزه علیه »رژیم کاپیتالیستی». نویسنده‌ی [«سرباز» تبدیل شده است به «کارگر آینده».[39

مانیفست»ی که در ماه دسامبر 1934 بَربوس، براساس رهنمودهای استالین، برای تشکیلِ «جامعه» بین‌المللی نویسندگان» جدید به نویسندگان می‌فرستد، پژواکِ دلخواه و مورد انتظار را به‌دست نمی‌آورد. رومَن رولان البته می‌پذیرد اما، نه دربست. رولان به بَربوس می‌نویسد: «من هم فکر می‌کنم که مفیدتر است که «انجمن بین‌المللی نویسندگان انقلابی» را بر روی پایه‌های وسیع‌تری دوباره سازماندهی کرد، هرچندکه متأسف هستم که پایگاه‌اش در مسکو باقی نمی‌ماند. خاک پاریس کرمو است. دیر یا زود هرچه از آن بیرون می‌آید فاسد می‌کند»[40] به‌نظر رولان، متن «لحنِ آمرانه‌ی خیلی نظامی» دارد و می‌خواهد که در چند مورد تغییراتی انجام شود. همین ملاحظات باعث شد که بسیاری از دریافت‌کنندگان نامه، ازجمله هاینریش مان از پذیرش آن سرباززنند. مانیفست بَربوس (استالین) نه لحنی داشت که کسانی را عضوِ آن تشکیلات آینده کند و نه توانست اعضا را قانع سازد. حتی آنهایی‌که باید بسیج شوند تا دَم‌ودستگاهِ «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» را «جمع» کنند، پس از خواندن متن بَربوس، با هدف‌های آن همساز نیستد.

مرحله‌ی دوم:

اهِرنبورگ در پاریس با جمعی که دوروبَرِ «انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی» هستند، مالرو و ژید و ژان–ریشار بلوک و پُل نیزان (که اواخر دسامبر، اوایل ژانویه از مسکو برگشته است) در ارتباط است. از 4 نوامبر 1934 بِشِر هم در پاریس است و تماس‌هایش را با مالرو و اِهرنبورگ و تبعیدیان آلمانی برقرار می‌کند. نامه‌نگاری‌هایش با مسکو در هفته‌های پس از ورودش به پاریس نشان می‌دهد که از مسکو با اجازه و حتی با رهنمود «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» برای سازماندهی یک‌کنفرانس نویسندگان برگشته است. برخلافِ تصور کند، دیگر با بَربوس نیست که می‌خواهد این کار را انجام بدهد: کار او، جمع‌کردن دم‌ودستگاهِ «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» نیست. تشکیل کنگره باید به حفظ این «اتحادیه» کمک کند. در 6 دسامبر 1934 بِشِر به رفقای خود در مسکو نامه می‌نویسد و 20 سئوال مطرح می‌کند. ازجمله: «موضوع بازسازی یا انحلال اتحادیه انقلابی به کجا کشید؟»، «قدرتِ تامِ

بَربوس یعنی چه؟»، «پرسش‌های ما درخصوصِ تشکیلِ کنگره‌ی جهانی و توصیه‌های ما به کجا کشیده شده است؟» و ... و اضافه می‌کندکه «ما مصمم هستیم که با وَیان یک‌رهبری داخلی تشکیل بدهیم که برای نخستین بار روز 16 دسامبر تشکیل جلسه خواهد داد [...] یک‌بار دیگر خاطرنشان می‌کنیم که ما در اینجا وضعیت را آن‌قدر خوب می‌شناسیم برای اینکه بدانیم به نفع کارما نیست که انحلالِ اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی مطرح شود، بلکه برعکس معتقد هستیم که به‌سازی فعالیت‌اش و تقویت آن باید مدنظر باشد.» درواقع این نامه به‌یک‌معنا «نه»ی قاطع یک‌کمونیست است به رهنمودی (که گیرنده‌ی نامه در مسکو ازقرار باید او را مطلع کرده باشد) که شخص استالین داده است. بِشِر چندین بار با اهرنبورگ و وَیان-کوتوریه و مالرو صحبت می‌کند و همراه آنان این راه‌حل را انتخاب می‌کند: «تقویت سازمانِ موجودِ اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی و درکنار آن فراکسیون حزب کمونیست و + رابطه‌ی شخصی، یک‌جمع خاص»[41] و این اِهرنبورگ است که پیش از 6 دسامبر 1934، شعارِ «دفاع از روح» را تبیین می‌کند و شکل دفاع از آن را به‌صورت «دعوت روشن از تعدادی از نویسندگان مهم فرانسویِ انتخاب‌شده و نویسندگان دنیا که به پاریس بیایند برای یک کنگره اما، نه به‌عنوان اعضای [حزب بلکه درمقام نویسنده.»[42

بدین‌ترتیب، «کنگره‌ی دفاع از فرهنگ» به یک‌واقعیت تبدیل می‌شود زیرا به‌نظر می‌آید این ایده‌ها و حاملان آن، دستِ‌کم برای یک‌مدتی، از ایده‌ها و حاملان ایده‌های استالین و دارودسته‌اش قوی‌تر هستند.

مرحله‌ی سوم:

درحالی‌که بَربوس شکست می‌خورد (همان‌طور که نشان دادیم) بِشِر و گروه او دست‌بالا را پیدا می‌کنند. [این گروه برای نخستین بار در 15 دسامبر 1934 همدیگر را ملاقات می‌کنند و همان روز آنا سِگِرس[43 در یک‌جلسه‌ی «جامعه ادبیات آلمانی» فکرِ «تشکیل یک کنفرانسِ تمام نیروهای ادبی Anna Seghers پیشرو در اروپای غربی در آینده‌ای نه‌چندان دور» را به اطلاع عموم می‌رساند.

براساس کارِ بزرگِ پژوهشیِ انجام شده، و براساس نظر کلاین، می‌توان سندهایی که در بازه‌ی زمانی میان اواخر ماه دسامبر 1934 تا نیمه‌ی مارس 1935 به موضوعِ تشکیل کنگره پرداخته است و امروز در دست پژوهشگران است به سه تقسیم کرد: دسته‌ی اول: رابطه با بَربوس قابل‌تحمل شوند؛ دسته‌ی دوم: پشتیبانی مسکو جلب شود؛ دسته‌ی سوم که اصل کار است: آماده‌سازی کنفرانس که به عقیده‌ی آنان ضروری است. اما، نامه‌نگاری‌ها با مسکو همچنان ادامه دارد و براساس این سندها، برخلاف آنچه فکر می‌شود، در مسکو نمی‌دانند با این ابتکار رفقای خود چه باید بکنند. و این سردرگمی پیوند می‌خورد با تغییراتی که در کمینترن به‌وجود آمده است و رسیدن دیمیتروف به رهبری آن. در تاریخ 23 ژانویه 35 بِشِر به کارل شموک نامه می‌نویسد و گلایه دارد که چرا هیچ تصمیمی گرفته نمی‌شود. و نارضایتی نویسندگان فرانسوی (مالرو، ژید، و دیگران) را منتقل می‌کند. بالاخره پاسخی از مسکو می‌رسد که را درنظر Pen-Club دربرگیرنده‌ی این نکته‌هاست: « ا- تاریخ کنگره را عقب بیاندازید، 2 – پن‌کلوب نگیرید، 3 – روی پول حساب نکنید. و آخرین جمله‌ی آن لفظ‌به‌لفظ این است: تسلیم شوید.»[44] بازهم بِشِر با گوشه‌وکنایه به کارل شموگ پاسخ می‌دهد و اعتراض می‌کند.

این فریاد بَشِر هم گوش شنوایی در مسکو پیدا نمی‌کند. در 16 مارسِ 1935 بردِل[45] نامه‌ی کوتاهی از

مسکو به بِشِر می‌نویسد و می‌گوید هنوز نتوانسته‌ایم دوستان کمینترن را ببینیم (به‌دلیلِ آماده‌سازی کنگره بزرگ کمینترن که در دست تدارک است) اما، امیدوارم که در روزهای آینده بتوانیم اصل موضوع را گفت‌وگو و موضوع را حل کنیم»[46] بِشِر دربرابر امتناع مسکو در پاسخ به نامه‌های او، به برِدِل به‌طور روشن موضوع را فرمول‌بندی می‌کند: «این امکان وجود دارد که در پاسخ به بیست سئوالی که ما مطرح کرده‌ایم، شما نتوانید به یکی، دوتای آن جواب بدهید» اما، با این وضعیت «ما در چشم کسانی که [می‌خواهیم با آنها همکاری کنیم] نالایق، ریاکار، کم‌وبیش فریب‌کار خواهیم آمد [...] و نباید چنین باشد. ما به‌راستی باید اعتماد این افراد را به‌دست بیاوریم و نه‌اینکه از آنها به‌عنوانِ میرزابنویس استفاده کنیم، همان کاری که طی سالیان دراز با قشرهای کاملی از مردم [47](Unterschriftsteller) انجام داده‌ایم؛ به‌این‌معناکه تنها روزهای رأی‌گیری سراغ آنها رفته‌ایم و رأی آنها را خواسته‌ایم و پس از آن رفته‌ایم و دیگر بازنگشته‌ایم.»[48] طبق نوشته‌ی کلاین چنین درخواست‌های تکراری در میان رفقای اینان غیرعادی است زیرا: براساس عقل سلیم خود عمل کردن قانون جنبش آنان نیست اما، این کار در وضعیت‌های استثنایی ممکن است. درحقیقت، این کمبود و نبود رهنمودِ از بالاست که فضایِ عمل برای ابتکارهای کسانی ایجاد می‌کند که امور و ضرورت‌ها را می‌شناسند و هم حاضراند و هم توانایی آن را دارند که دست‌به‌کار شوند. این کمینترن نیست که پشتِ «کنگره دفاع از فرهنگ» قرار دارد اما، به‌شکل تعیین‌کننده‌ای کمونیست‌ها هستند.

اما، سومین دسته‌ی سندها مربوط است به اینکه بااین‌وصف چگونه «کنگره» درجزئیات‌اش آماده شد؟

در (Société alleande des gens de lettres) بلافاصله بعد از جلسه‌ی جامعه‌ی نویسندگان آلمان نامه می‌نویسد تا Lion Feuchtwagner 15 دسامبر 1934، ازقرار بِشِر به هاینریش مان و فُوختواگنِر آنها را فرابخواند که «در زودترین زمان ممکن» مجمع‌عمومیِ «جامعه» را درخواست بکنند و خود در رهبری آن شرکت کنند. این کار در 28 مارس انجام می‌شود. از توماس مان درخواست می‌شود که از «کنگره» پشتیبانی کند. توماس مان، در تاریخ 30 دسامبر با آن موافقت می‌کند و می‌نویسد: «خبرهای شما درباره‌ی کنگره‌ی پیش‌بینی‌شده یا توصیه‌شده در پاریس برای من بسیار جالب است. [...] شخصاً، فکر می‌کنم که می‌توانم قول بدهم که خواهم آمد. زیرا چنین جلسه‌ای قطعاً گیرایی نیرومندی دارد، پیش از هر چیز امروز. البته، من در کارِ سازماندهی سررشته‌ی چندانی ندارم و تنظیم یک برنامه برای من خیلی دشوار است. درباره‌ی آنچه باید صحبت کرد، تقریباً باید موضوع‌هایی از این دست را فکر می‌کنم: وضعیتِ روان و موضوع آزادی و چیزهایی از این سنخ.»[49] اِهرِنبورگ در نیمه‌ی ژانویه 1935به کُلتسوف وضعیت را شرح می‌دهد که بخش اعظم آن درباره‌ی اختلاف‌ها با بَربوس است و می‌نویسد که بدون این اختلاف‌ها «می‌توان گفت که وضعیت مساعد است. مالرو دارد [از علاقه] می‌سوزد. بلُوک پیروی می‌کنند. ژید تسلیم. اگر نخواهم از مارتن Durtain و دورتَن Guéhenno پروپاقرص. گِهِنو شرکت کند. در Giraudoux صحبت کنم، ممکن است کسی مثل ژیرُودو Martin du Gard دوگار و شاو را هم Chesterton مطمئن [هستم که شرکت می‌کند]. چِستِرتون Huxley انگلستان هاکسلی می‌شود تصور کرد. توماس مان هم موافق است. در چکسلواکی، چاپِک. البته روشن است که همه‌ی اینها خواهد پاشید اگر تشکیل این کنگره صرفاً سیاسی باشد. این آدم‌ها آمستردام به رو نیستند.»[50] گروهی که فعالانه برای آماده کردن کنگره فعالیت می‌کنند ازاین‌قرارند: اِهرِنبورگ برای شوروی‌ها، بِشِر و دورتَن و نیزان Moussinac برای آلمانی‌ها و مالرو و بلوُک و موسیناک Kantorowicz کانتُورُوویچ

برای فرانسوی‌ها. رابطه با نهادهای شوروی و کمونیست‌ها، برای شوروی‌ها به‌عهده‌ی کُولتسوُف است، برای آلمانی‌ها در مسکو و با «اتحادیه‌ی بین‌المللی نویسندگان انقلابی» شموکل (و با احتیاط فراوان ویلی برِدِل) ، و برای فرانسوی‌ها، پُل وَیان- کوتوریه.

نخستین طرحِ متن و برنامه‌ی کنگره که در اوایل سال 1935 تهیه شده است، هنوز برخی فرمول‌بندی‌های بَربوس را حفظ کرده است. اما، نویسنده‌ی متن دیگری که طی چند هفته باید کار را هدایت کند، بلُوک است و هدف آن خیلی روشن بیان شده است: «یک کنگره‌ی بین‌المللی» با شعارِ «دفاع از فرهنگ». این متن را دورتَن و اِهرِنبورگ و مالرو و نیزان می‌بینند و پاک‌نویس آن در ماه‌های فوریه و اوایل مارس برپایه‌ی رشته ملاقات‌ها و فرستادن متن انجام می‌شود.

با این متن است که کانتُورُویچ به دیدن رومن رولان می‌رود. «ملاقات با رومن رولان سه ساعت طول کشید. رولان متن دعوت‌نامه‌ی کنگره که بلوُک نوشته است، با دقتِ تمام مطالعه کرد و درباره‌ی جزئیاتی که پیش از این بحث شده بود و چگونگی به‌انجام‌رساندن موضوع او، به اطلاع من رساند. متنِ دعوت‌نامه به نظرِ او چندان برانگیزاننده نیست، به‌این‌معناکه افسوس می‌خورد در این دعوت‌نامه توضیحِ عمیقِ چراییِ برگزاریِ این کنفرانس برای آزادی و حفاظت از ادبیات وجود ندارد. [...] به‌طورِ خلاصه، مشخص است که رولان از ماست و به این طرح ما دل‌بسته است و مطمئن هستم که به‌طور علنی از آن [حمایت خواهد کرد»[51

پُل نیزان هم متن را برای آندره شامسوُن می‌فرستد و خطاب به او می‌نویسد(و این موضوع برای درک سازوکار فعالیت‌های این دوره مهم است): «ما فکر می‌کنیم بهترین شیوه‌ی کار این باشد که دعوت‌نامه‌ها را با امضای یک‌گروهِ بیست نویسنده بفرستیم که ابتکارِعمل این کار را به‌دست بگیرند. نخستین امضاکنندگان این متن تااینجا عبارت‌اند از آندره ژید و بلوُک و مالرو و دورتَن و رومن رولان و ویلدراک و آبراهام و دابیت و من. ما علاقه‌مند هستیم که اسم شما هم جزو این بیست نویسنده باشد. درنظرگرفته‌ایم که این نام‌ها هم جزو امضاکنندگان این دعوت‌نامه باشند: ژیُنو، آراگون، بَربوس (که متأسفانه باید باشد)، گِهِنو (که براساس آخرین خبرها قبول کرده است که امضا کند)، کاسو، مارگریت، آندره ویوُلیس. ما می‌خواهیم تا بِندا و آلَن و دِکاو هم برویم.» از فرانسوی‌هایی که اسم‌شان آمده است، تنها ژولین بِندا است که متنِ دعوت‌نامه را امضا نمی‌کند (اما، فعالانه در کنگره شرکت می‌کند).

اما، متن نیزان به شامسون هنوز متن نهایی نیست. در 11 مارس 1935 بِشِر در نامه‌ای به «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» آنها را درجریان آخرین تغییرات اساس کنگره قرار می‌دهد و می‌نویسد: «در این روزهای اخیر ما موفق شده‌ایم که دوستان اِهرِنبورگ و مالرو و بلوُک و دورتَن و موس؟ و نیزان و دیگران همدیگر را ، هر یکشنبه، به‌طور منظم ببینند تا درباره‌ی مسایل تجمع [کنگره] باهم صحبت کنند. آخرین کارمان، تمام کردن متن دعوت‌نامه‌ای است که بلوُک تهیه کرده بود. [...] با اِهرِنبورگ هفته‌ای چندبار صحبت می‌کنیم. با من موافق است که همه‌ی این موضوع‌ها را، و در جزئیات‌اش، با وَیان درمیان بگذاریم و بحث کنیم که ما را از نظر انجمن بزرگ فرانسوی (که از خط ما حمایت می‌کند) مطلع می‌کند و اعلام کرده است که این موضوع‌ها را با بَربوس درمیان بگذارد. در جلسه‌ی آخر ژید حضور داشت.[...] به‌طور قاطع دعوت‌نامه را رد کرد و اعلام کرد که هرگز در چنین کنگره‌ای شرکت نمی‌کند. طی یک بحث با دشواری بسیار موفق شدیم [...] تا درباره‌ی ضرورت این گردهمایی قانع‌اش

کنیم و به‌یک‌باره اعلام کرد که می‌رود و فوری می‌نشیند و طرح یک‌دعوت‌نامه را می‌نویسد. پس ازآنکه با همکاری همه‌ی حاضران، مالرو و اِهرنبورگ و دیگران، به این طرح رسیدیم، برنامه‌ی موقتِ این کنگره را تنظیم کردیم.» بِشِر که از نتیجه‌ی همکاری با نویسندگان فرانسوی آشکارا خوشحال است، همان چیزی را که در آغاز مأموریت‌اش به رفقای خود گفته است، تکرار می‌کند و می‌گوید: «با قرار دادن هر نوع متنی به دوستان که گویا مثل شیئی‌ای باید آن را امضا کنند، نیست که موفق می‌شویم نظر آنها را به خود جلب کنیم، بلکه تنها با به‌هیجان درآوردن علاقه‌ی آنها به کارکردن و فعالانه سهیم کردن آنان در تنظیم متنِ سندهاست [که می‌توان به این هدف رسید].»[52] در نامه‌ای که در تاریخ 13 مارس آراگون به رومن رولان می‌نویسد، کاملاً همین نوع کاری که بِشِر توضیح می‌دهد، تأیید شده است.

مرحله‌ی چهارم:

دربرابر کاری که در پاریس انجام شده است، ستادهای فرماندهی مسکو در برابر این عملِ انجام‌شده تصمیم‌های کم‌وبیش مسخره‌ای می‌گیرند اما، دست‌کم این امتیاز را دارد که کمونیست‌هایی که در پاریس مشغول کار هستند از وضعیتِ گره‌خورده‌ی خود، رها می‌شوند (این تصمیم‌ها نشان‌دهنده‌ی این مطلب هم هست که استراتژی سیاسی کنگره‌ی پیش‌روی کمینترن، کنگره‌ی هفتم که در ژوئیه و اوت 1935 برگذار می‌شود مشخص شده است). در 14 آوریل، کمیسیون سیاسی هیئت‌اجرائیه‌ی کمینترن به سیاست‌های همیشگی خود پرداخت و اعلام کرد: «در اصول، با فراخواندن کنگره‌ی نویسندگان در خارج در ماه ژوئن موافقت هستیم. برای هدایتِ آماده‌سازی کنگره یک کمیسیون با شرکت این رفقا باید تشکیل شود: بَربوس، کوُلتسُوف، بِشِر. رفقا کوُلتسُوف (مسئول) و دیمیتروُف و کنورین وظیفه دارند که پیش از حرکت رفیق کوُلتسُوف، رهنمودهای مخصوص کمیته‌ی سه نفری را تهیه کنند و آن را به‌تأیید کمیسیون سیاسی برسانند.»[53] و پنج روز بعد از این تاریخ، «دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی (بلشویک)» به‌اتفاقِ آرا هیئت شوروی را با این ترکیب انتخاب می‌کند: «ماکسیم گورکی، کوُلتسُوف، شولوخُف، چِرباکوُف، تولستوی، اِهرنبورگ، ن. تیخوُنوُف، لوپُل، کیرشوُن، کاراوااِنوُف، ابوالقاسم لاهوتی، سه نماینده از ادبیات اوکراین، دو نماینده از ادبیات قفقاز.» و سه نفرِ گورکی و کوُلتسُوف و چِرباکوُف را به‌عنوان ریاست هیئت‌نمایندگی انتخاب می‌کند و 20هزار روبل طلا برای سفر آنان درنظر می‌گیرد و اوایل ماه مه 1935 کوُلتسُوف را به پاریس اعزام می‌کند و به هیئت‌نمایندگی شوروی «اجازه می‌دهد که در کنگره و در بخش‌های اعلام نظر و سخنرانی درباره‌ی موضوع‌های اصلی دستور جلسه، صحبت کنند.»[54]

به‌رغم فرازونشیب‌های فراوان، سرانجام زمان تشکیل کنگره فرارسید (برای طولانی‌تر نشدن بیشتر این نوشته به‌ناچار از ذکر همه‌ی آنها باید صرفنظر کنیم). تنها، یک نکته: در تاریخ 22 مه 1935 گورکی (که همه بااشتیاق منتظر ورود او هستند) اعلام می‌کند که به‌علت وضعیت نامساعد سلامتی‌اش نمی‌تواند در کنگره شرکت کند (و به‌جای شرکت به کنگره پیام می‌فرستد). بی‌درنگ موضوع به اطلاع استالین رسانیده می‌شود. مالرو که از طریق سفیر شوروی در فرانسه از این موضوع مطلع شده است، با آندره ژید تماس می‌گیرد و هر دو توافق می‌کنند که به‌جای گورکی، پاسترناک، شاعرِ نام‌دار شوروی و بابِل را (که چندان شناخته‌شده نیست) از شوروی‌ها بخواهند. سه روز بعد، دفتر سیاسی حزب (با یک‌رأی مخالف) با سفر این دو تن برای شرکت در کنگره توافق می‌کند.

در پایین، تنها برنامه‌ی سخنرانی‌ها و بحث‌ها و ... کنگره را می‌آوریم، بی‌آنکه بتوانیم (به‌علتِ کمبود جا) نگاهی به محتوای آن‌ها بیاندازیم.

برنامه‌ی کنگره در تابستان 1935 – 3

شروعِ کنگره: 21 ژوئن 1935، شب *****

موضوعِ جلسه: میراثِ فرهنگی

شروعِ کنگره با ژان کاسو و معرفیِ هیئت‌رئیسه: ادوارد مورگان فورستر، الدوس هاکسلِی، آندره * ژید، هانری بَربوس، آندره مالرو، ژولین بندا، ژان‌ـ ریشار بلوک، ژان گهنو، ژان کاسو، پل ویان‌ـ کوتوریه، پل نیزان، هاینریش مان، اگون اروین کیرش، روبرت موزیل، اوژنیو دورس ای رُوویرا، الکسی تولستوی، ایوان لوپل**

رئیسان جلسه: آندره ژید، آندره مالرو *

آندره ژید (فرانسه)، نطق افتتاحیه **

رومن رولان (فرانسه)، تلگرام **

ادگار مورگان فورستر (انگلستان)، سخنرانی **

ژولین بندا (فرانسه)، سخنرانی **

روبرت موزیل (اتریش)، سخنرانی **

ژان کاسو (فرانسه)، سخنرانی: سنت و ابداع **

اگون اروین کیرش (آلمان)، سخنرانی **

ژرژ دیمیتروف (بلغارستان)، تلگرام **

ژان گهنو (فرانسه)، سخنرانی **

ژولین بندا، صحبت **

ادوآر دو ژاردن (فرانسه)، سخنرانی **

ژوئن 1935، بعد از ظهر 22 ***

(موضوعِ جلسه: میراث فرهنگی (ادامه

رئیس جلسه: آندره مالرو *

ایوان لوپُل (اتحاد جماهیر شوروی)، سخنرانی: مسئله‌ی میراث فرهنگی **

موضوعِ (دوم) جلسه: نقش نویسنده در جامعه

رئیسان جلسه: والدو فرانک، لویی آراگون ***

آلدوس هاکسلی (انگلستان)، سخنرانی **

پیام 12 نویسنده‌ی به‌نام انگلیسی **

رامون دل واله‌ـاینکلان (اسپانیا)، نامه **

ژان ریشار بلوک (فرانسه)، سخنرانی: آفرینش ادبی و جامعه‌ی انسانی **

پیام نمایشنامه‌نویسان اسپانیایی **

آلفرد کِر (آلمان)، سخنرانی: نقش مهاجر در دفاع از فرهنگ **

فِدور پانفِروف (اتحاد شوروی)، سخنرانی: رئالیسم سوسیالیستی **

کارین میکائِلیس (دانمارک)، سخنرانی: همبستگی میان نویسندگان **

جان استراچِی (انگلستان)، سخنرانی **

مارتین آندِرسِن نِکسو (دانمارک)، سخنرانی **

ارنست تؤلر (آلمان)، نامه **

ژوئن 1935، شب 22 *****

(موضوع جلسه: نقش نویسنده در جامعه (ادامه

رئیس جلسه: لویی آراگون ***

رُنه کرول (فرانسه)، سخنرانی: فرد و جامعه **

پی‌یر آبراهام (فرانسه)، سخنرانی **

دونی ماریون (بلژیک)، سخنرانی **

گوگلیئِمو فِررو (ایتالیا)، پیام **

میخائیل کولتسوُف (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

موضوع (دوم) جلسه: فرد

رئیسان جلسه: هاینریش مان، ژان-ریشار بلوُک ***

آندره ژید (فرانسه)، سخنرانی **

ایلیا اِهرِنبورگ (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

مِنو تِر برآک (هلند)، سخنرانی: گفتارها درباره‌ی آزادی **

آندرو مالرو (فرانسه)، سخنرانی **

ژوئن 1935، بعد از ظهر 23 *****

(موضوع جلسه: فرد (ادامه

رئیسان جلسه: هاینریش مان، ژان-ریشار بلوُک ***

برتولت برشت (آلمان)، سخنرانی **

هانری کلِرک (فرانسه)، سخنرانی **

پی‌یر هوبِرمؤن (بلژیک)، سخنرانی **

ماکس برؤد (آلمان)، سخنرانی: هاینه و رومانتیسم آلمان **

موضوع (دوم) جلسه: هومانیسم

رئیسان جلسه: هانری بَربوس، پُل نیزان ***

ژرژ فریدمن (فرانسه)، سخنرانی: ماشین و هومانیسم **

کلاوس مان (آلمان)، سخنرانی: مبارزه برای مردان جوان **

پی‌یر ژِرؤم (فرانسه)، سخنرانی **

لوک دورتَن (فرانسه)، سخنرانی: تکنیک و انسان **

وسِوُلوُد ایوانف (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

یوهانِس ر. بِشِر (آلمان)، سخنرانی: سرزمین‌های به میراث رسیده در پرتوهای شفق **

ژوئن 1935، شب 23 *****

(موضوع جلسه: هومانیسم (ادامه

رئیس جلسه: هانری بَربوس ***

الکسی تولستوی (شوروی)، سخنرانی **

پُل نیزان (فرانسه)، سخنرانی: درباره‌ی هومانیسم **

والدو فرانک (ایالات متحده آمریکا)، سخنرانی: وظیفه‌ی بنیادی نویسنده **

ژولین بِندا (فرانسه)، سخنرانی **

بحث: پُل نیزان، ژولین بِندا **

ماکسیم گورکی (اتحاد شوروی)، پیام **

موضوع (دوم) جلسه: ملیت و فرهنگ

رئیسان جلسه: مارتین آندرسِن نِکسو، ژان گِهِنو ***

هانری بَربوس (فرانسه)، سخنرانی: ملیت و فرهنگ **

آندره شامسوُن (فرانسه)، سخنرانی: ناسیونالیسم برضدِ واقعیت‌های ملی **

ژوئن، بعد از ظهر 24 *****

(موضوع جلسه: ملیت و فرهنگ (ادامه

رئیس جلسه: هانری بَربوس ***

تلگرام به ماکسیم گورکی **

تلگرام به رومن رولان **

مارتین آندِرسِن نِکسوُ (دانمارک)، سخنرانی **

ایوان میکیتِنکوُ (اتحاد شوروی)، سخنرانی: ملیت و فرهنگ **

جامعه‌ی نویسندگان آلمان (آلمان)، خطاب **

ویکتور مارگُریت (فرانسه)، پیام **

آلفرد کانتُرُویچ (آلمان)، سخنرانی: آماده‌سازی ادبیِ جنگ در آلمان **

ساموئل لُوب شنایدرمان (لهستان)، سخنرانی **

سارا (رومانی)، نامه **

یاکوب کوُلاس (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

هیئت‌نمایندگی ترکیه، پیام **

ژرژ باکالُف (بلغارستان)، سخنرانی **

لیبودمیل اشتویآیی (بلغارستان)، سخنرانی: علیه دیکتاتوری فاشیستی در بلغارستان **

هانس مارشویتسا (آلمان)، سخنرانی: هیچ، جز تجربه‌ی ما **

ابوالقاسم لاهوتی (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

رودُلف لئونهارد (آلمان)، سخنرانی **

آوسترا اُزولینا ـ کرواتسه (لتونی)، سخنرانی **

لیلیکا ناکو (یونان)، سخنرانی **

جِیمه کوُرتِساوُ (پرتقال)، سخنرانی **

ژوئن، شب 24 *****

(موضوع جلسه: ملیت و فرهنگ (ادامه

رئیسان: مارتین آندرسِن نِکسو، ژان گِهِنو ***

«لِئون موسیناک (فرانسه)، سخنرانی: مخاطب عام و «رازآشنایان **

نیکلایی تیخوُنوُف (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

«آنا سِگِرس (آلمان)، سخنرانی: «عشقِ میهن **

امِیبِل ویلیام ـ اِلیس (انگلستان)، سخنرانی **

گائِتانو سالوِمینی (ایتالیا)، سخنرانی **

مایکل گُلد (ایالات متحده)، سخنرانی **

لِئونهارد فرانک (آلمان)، سخنرانی **

موضوعِ (دوم) جلسه: مسائل آفرینش و بلندپایگیِ اندیشه

رئیس جلسه: لِئون موسیناک ***

هاینریش مان (آلمان)، سخنرانی: بلندپایگیِ جان **

لیون فوختواگنر (آلمان)، معنی و بی‌معناییِ رمان تاریخی **

یان پِترزِن (آلمان)، سخنرانی **

«تریستان تِزارا (فرانسه)، سخنرانی: عامه‌مردم و «رازآشنایان **

آندره برُتون (فرانسه)، متنِ نطقِ خوانده‌شده توسط پُل اِلوآر **

ژوئن، بعد از ظهر 25 *****

(موضوعِ جلسه: مسائل آفرینش و بلندپایگیِ اندیشه (ادامه

رئیس جلسه: آندره مالرو ***

اِمانوئِل مونیه (فرانسه)، سخنرانی **

.هیئت‌نمایندگی آلمان، مالرو متنی از هیئت‌نمایندگی آلمان درباره‌ی «حقِ پناهندگی» می‌خواند **

ساموئل لُب شنایدرمان (لهستان)، سخنرانی **

یِف لاست (هلند)، سخنرانی **

ژورژِت گِگَن‌ـدریفوس (فرانسه)، سخنرانی: ادبیات و پرولتاریا **

گالاکتیون تابیدزه (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

ژول م. مؤُنِروُ (جزایرِ آنتی‌ی)، سخنرانی **

ارنست بلوُخ (آلمان)، سخنرانی: ادبیات و تم‌های سوسیالیستی **

رودُلف یاکوب هوم (سوئیس)، سخنرانی **

واگرام آلازان (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

مَگدِلِن پاز (فرانسه)، سخنرانی **

بحث: نیکولایی تیخونوف، مگدلن پاز، الیا اهرنبورگ، شارل پلیسنیه (بلژیک)، آنا سگرس، ولادیمیر کیرشون، آندره ژید **

بوُدُ اوهزه (آلمان)، سخنرانی: حقیقت، دشمن فاشیسم است **

ژوئن، شب 25 *****

(موضوعِ جلسه: مسائل آفرینش و بلندپایگیِ اندیشه (ادامه

لویی آراگون (فرانسه)، سخنرانی: بازگشت به واقعیت **

ولادیمیر کیرشوُن (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

هانری- رُنه لِنوُرمان (فرانسه)، سخنرانی **

موضوعِ (دوم) جلسه: دفاع از فرهنگ

رئیسان جلسه: آندره شامسوُن، ایزاک بابِل ***

پُل وَیان-کوتوریه (فرانسه)، سخنرانی **

گوستاو رِگلر (آلمان)، سخنرانی **

اریش واینر (آلمان)، سخنرانی: نقشِ ادبیات مهاجرت در مبارزه‌ی غیرقانونی در آلمان **

رودُلف لِئوُنهارد (آلمان)، سخنرانی **

سوفیا وادیا (هند)، سخنرانی **

شِلِی وُنگ (چین)، سخنرانی **

خولیو آلوارِز دِل وایوُ (اسپانیا)، سخنرانی **

ژان گِهِنوُ (فرانسه)، سخنرانی **

بوریس پاسترناک (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

ایزاک بابِل (اتحاد شوروی)، سخنرانی **

آندره مالرو (فرانسه)، نخستین نطقِ پایانِ کنگره **

بیانیه‌ی پایانیِ کنگره **

[قطعنامه [نامِ هیئت‌رئیسه و اعضایِ دبیرخانه‌ی انجمن بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ **

هانری بَربوس (فرانسه)، نطقِ پایان کنگره‌ی نویسندگان **

بیانیه‌ی نهایی کنگره – 4

(موضوعِ جلسه: مسائل آفرینش و بلندپایگیِ اندیشه (ادامه

بیانیه‌ی نهایی» شامل هشت ماده است»:

ماده اول: نویسندگانی که به نمایندگی از 38 کشور در نخستین کنگره بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ شرکت کرده اند، سودمند تشخیص دادند که حاصل این کنگره را ادامه بدهند. این نویسندگان، انجمن بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ را تأسیس می‌کنند. رهبری این انجمن با دبیرخانه‌ی بین‌المللی‌ای است که مأموریت آن حفظ و گسترشِ ارتباط‌هایی است که «کنگره» امکان برقراری آنها را فراهم آورده است.

ماده دوم: دبیرخانه، فعالیت [مربوط به] ترجمه را میان کشورهای مختلف تضمین خواهد کرد و کیفیتِ ترجمه‌هایی که برای قضاوت دراختیار آن قرار می‌گیرد، کنترل خواهد کرد و کوشش خواهد کرد که آن‌ها را منتشر کند.

ماده سوم: دبیرخانه، یکی از وظیفه‌های اصلی خود را تضمینِ ترجمه و انتشار آثارِ باارزشی (دست‌نوشته، کتاب) می‌داند که در کشورشان ممنوع شده‌اند. و برای این آثار یاریِ اقتدار صلاحیت‌دارترین اعضای خود را به‌دست خواهد آورد.

ماده چهارم: دبیرخانه کوشش خواهد کرد که براساس مهمان‌نوازی متقابل، امکانِ سفر و اقامت نویسندگان در کشورهای مختلف را فراهم آورد.

ماده پنجم: دبیرخانه به‌صورت متناوب فهرست کتاب‌های باکیفیتی را تهیه خواهد کرد که در همه‌ی کشورها منتشر شده‌اند و توزیع این کتاب‌ها مطلوب دبیرخانه است.

ماده ششم: دبیرخانه، شکل‌های گوناگونِ پشتیبانی از برجسته‌ترین تولیدهای ادبیاتِ معاصر را بررسی خواهد کرد – به‌نامِ پی‌ریزیِ یک جایزه‌ی ادبی جهانی

ماده هفتم: دبیرخانه، دومین کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان را در زمانی که مناسب تشخیص خواهد داد، آماده خواهد کرد.

ماده هشتم: این دبیرخانه‌ی تشکیل‌شده از نویسندگانی با گرایش‌های فلسفی و ادبی و سیاسیِ گوناگون، آماده خواهد بود که بر روی زمینی که خاص اوست، زمینِ فرهنگ، علیه‌ی جنگ و فاشیسم و به‌گونه‌ای کلی علیه‌ی هر تهدیدی که بر تمدن تأثیر می‌گذارد، مبارزه کند.

انجمن بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ

5 – قطعنامه‌ی کنگره:

قطعنامه‌ی کنگره به‌یک‌معنا از شش بند یا موضوعِ مربوط به تشکیلات «انجمن بین‌المللی نویسندگان برای دفاع از فرهنگ» تشکیل شده است:

موضوع نخست، اعلام اینکه دبیرخانه‌ی آن از 112 نویسنده تشکیل شده است اما، تنها نام نویسندگان بسیار شاخص ذکر شده است: آندره ژید، هانری بَربوس، رومان رولان، هاینریش مان، توماس مان، ماکسیم گورکی، فاستر، آلدوس هاکسلی، برنارد شاو، سینکلر لویس، سلما لاگرلوف، واله‌ـاینکلا

موضوع دوم، هیئت‌رئیسه انجمن از دبیرانِ کشورها تشکیل شده است که جمعِ آنان دبیرخانه تشکیلات بین‌المللی را تشکیل می‌دهند.

موضوع سوم، دبیرخانه‌ی کشوری از اعضای دبیرخانه و به‌تعداد نامساوی (بسته به هر کشور) اما، حداکثر از چهار نفر تشکیل می‌شود.

موضوع چهارم، مقرِ انجمن بین‌المللی در پاریس است.

موضوع پنجم، دبیرخانه‌ی بین‌المللی دستِ‌کم سالی یک‌بار جلسه‌ی بزرگ خود را برگذار می‌کند.

موضوع ششم، نام اعضایِ هیئت‌نمایندگی‌هایی که عضویت‌شان در دبیرخانه‌ی بین‌المللی تعیین شده، آمده است (برای کشورهایِ فرانسه، آلمان، اسپانیا، ایالات متحده، شوروی (ازجمله ابوالقاسم لاهوتی)، دانمارک، نروژ، سوئد، بلغارستان، سوئیس، هلند، یونان، استرالیا، آرژانتین، کوبا). و گفته شده است که نام اعضایِ دبیرخانه‌ی دیگر کشورها بعداً انتخاب خواهند شد.

6 – کنگره‌ی دوم «انجمن»

بعد از این نخستین کنگره، انجمن به چند فعالیت مهم دست زد و در روزهای 19 و 23 ژوئن 1936 براساس اساسنامه کنفرانس بزرگ خود را در لندن تشکیل داد و در این کنفرانس تصمیم گرفته شد که کنگره‌ی دوم در فوریه 1937 در اسپانیا برگذار شود. اما، این کنگره در تاریخ 4 ژوئیه 1937 در شهر وَلانس (اسپانیا) آغاز به کار کرد. درمیانه‌ی جنگ اسپانیا و مقاومتِ ضدفاشیستی. در شهرِ درواقع محاصره شده. کنگره‌ی دوم در روزهای 5 تا 8 ژوئیه به کار خود در مادرید ادامه داد، و 10 ژوئیه دوباره به وَلانس برگشت. هیئت‌نمایندگیِ بزرگی از نویسندگانِ آمریکای لاتین در این کنگره شرکت کرده بودند. به‌علت وضعیتِ اسپانیا، کنگره در روزهای 16 و 17 ژوئیه در پاریس به کار خود ادامه داد.

انجمن بین‌المللی نویسندگان» کنگره‌ی سومی نداشت. چرایی آن بیرون از حوصله‌ی این مقاله است.»

بخش دوم: نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران

زمینه‌های تشکیل کنگره – 1

برخلاف «کنگره‌ی بین‌المللی نویسندگان» که در پاریس تشکیل شد، درباره‌ی نخستین کنگره نویسندگان ایران سندهای زیادی در دست نداریم. افزون بر روشن بودن زمینه‌ی سیاسی تشکیل این کنگره، تنها سندِ منسجم و نوشته شده، کتاب «نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران» است که در سال 1326 منتشر شده است. و اینجاوآنجا برخی گفته‌ها یا نوشته‌های شرکت‌کنندگان است که به این کنگره اشاره‌ای کرده‌اند. اما، به‌رغم روشن بودن زمینه‌ی تاریخی این کنگره، هنوز جای بررسیِ نظام‌مندِ این رویداد در بایگانی‌های وزارت خارجه ایران و روسیه و نهادهای شوروی پیشین برای روشن کردن بسیاری از واقعیت‌های تاریخی خالی است.

از تاریخ 4 تا 12 تیرماه 1325 خورشیدی «نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران برحسبِ ابتکارِ هیئت‌مدیره‌ی انجمن روابط فرهنگیِ ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و به‌همتِ کمیسیون ادبی انجمن تشکیل گردید.»[55] و براساس نوشته‌ی کتابِ کنگره (که به‌رغم ذکر نکردن نامِ خود، ناشرِ آن نهادی به‌جز همین انجمن روابط فرهنگی ایران و ا.ج.ش.س. نمی‌تواند باشد) «در جلسات کمیسیونی که به‌اسم «کمیسیون تهیه مقدمات کنگره، مرکب از اعضای هیئت‌رئیسه کمیسیون ادبی و نمایندگان هیئت‌مدیره تشکیل گردید، محل کنگره و تاریخ تشکیل آن مورد بحث و مطالعه قرار گرفت و تعیین شد.»[56] در اینجا، هیچ آگاهی‌ای درباره‌ی تاریخِ تشکیل کمیسیون و نام اعضایِ آن به ما داده نمی‌شود. تاریخ تشکیل این کمیسیون از لحاظ تاریخی بسیار اهمیت دارد زیرا نزدیکی یا دوری آن با سیاست شوروی و رابطه‌ی حسنه‌ی دولتِ قوام با آن دولت برای پایان دادن به اشغال آذربایجان، بهتر نشان داده می‌شد.

پس از شهریور 1320 و به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه، به‌ترتیب محمدعلی فروغی (دو کابینه، از شهریور 1320 تا 17/12/1320)، علی سهیلی (یک‌کابینه، از 18/12/1320 تا 8/5/1321)، احمد قوام کابینه، از 28/11/1321 تا 25/12/1322)، (یک‌کابینه، 18/5/1321 تا 24/11/1321)، علی سهیلی (دو محمد ساعد (دو کابینه، از 6/1/1323 تا 18/8/1323)، مرتضی‌قلی بیات (سهام‌السلطان) (یک‌کابینه، 30/8/1323 تا 28/1/1324)، ابراهیم حکیمی (یک‌کابینه، از 13/2/1324 تا 13/3/1324)، محسن صدر (صدرالاشراف) (یک‌کابینه، از 16/3/1324 تا 29/7/1324)، ابراهیم حکیمی (یک‌کابینه، 9/8/1324 تا 30/10/1324) نخست‌وزیر بودند.[57]

در این زمان، باقی ماندن ارتش شوروی در ایران، اشغال آذربایجان و ماجرای فرقه به‌رهبری جعفر پیشه‌وری و موضوع امتیاز نفت شمال، مهم‌ترین و حساس‌ترین مسئله‌های کشور هستند. و احمد قوام (قوام‌السطنه) در تاریخ 8/11/1324 برای چندمین بار به نخست‌وزیری می‌رسد و وظیفه‌ی خود را حل این مشکلات برمی‌شمارد. و برای این منظور در 30 بهمن 1324به شوروی مسافرت و چندین بار با استالین و مولوتف ملاقات می‌کند. بحث در این خصوص، بیرون از هدفِ مقاله‌ی ماست، ذکر آن تنها اشاره‌ای است برای نشان دادن بسترِ تشکیل این کنگره. این کنگره یکی از نشانه‌های رابطه‌ی گرم دولت ایران و شوروی است. و به‌همین‌علت، برخلافِ کنگره‌ی پاریس که هیچ نشانی از حضور مقام‌های کشوری در آن نیست، کنگره‌ی تهران با حضور نخست‌وزیر، قوام، و سفیر شوروی در ایران، سادچیکف، «وعده‌ای از وزیران و رجال» ایران[58] افتتاح می‌شود و رئیس کنگره، محمدتقی بهار

(ملک‌الشعرا) که درعین‌حال شخصیت بزرگ ادبی است، وزیر فرهنگ کابینه‌ی قوام هم هست. و «روز 13 تیر آقای کالیشیان نمایندهٔ وکس در ایران ضیافت باشکوهی به‌افتخار اعضای کنگره در خانهٔ فرهنگ برپاکرد و روز 14 تیر جناب آقای بهار وزیر فرهنگ وقت در قصر زیبای صاحبقرانیه پذیرایی گرمی از اعضای نخستین کنگره نویسندگان ایران و مهمانان شوروی به‌عمل آورد. در مهمانی آقای کالیشیان دو تن از شاعران به‌نام ایران آقایان حبیب یغمایی و رهی معیری آثاری از ورا اینبرو الکساندر سورکف دو [شاعر روس که مهمان کنگره بودند به شعر فارسی درآورده و قرائت کردند.»[59

و دقیقاً یک‌ماه پس از تاریخ پایان این کنگره، قوام‌السطنه کابینه‌ی جدید خود را تشکیل داد و در ادامه‌ی همان سیاست کنارآمدن با شوروی‌ها، در این کابینه سه تن از رهبران حزب توده را وارد کابینه‌ی دوم خود (در این دوره از نخست‌وزیری) کرد: دکتر فریدن کشاورز، وزیر فرهنگ (به‌جای محمدتقی بهار)؛ [ایرج اسکندری، وزیر بازرگانی و پیشه و هنر؛ دکتر مرتضی یزدی، وزیر بهداری.[60

اگر نزدیکی سیاسی ایران و شوروی برای حل مشکلات آن روز دانسته بدانیم و همچنین سیاست شوروی در آن روزگاران را دانسته بدانیم که یکی از راه‌های گسترش فکری، سیاسی، ایدئولوژیک خود را در جذب پدیدآورندگان آثار ادبی و هنری می‌جستند و به ادبیات و هنر همچون حربه‌ای ، ایدئولوژیکی – تبلیغاتی نگاه می‌کردند (سیاست آنان در پهنه‌ی ادبیات و هنر در خود اتحاد شوروی هم بر این مبنا بود)، این کنگره همچنین می‌توانست وسیله‌ای باشد برای گسترش فکری، سیاسی، ایدئولوژیکی شوروی درمیان روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان ایران. یکی از بندهای قطعنامه‌ی کنگره مبنی براینکه «کنگره تأسیس یک‌کمیسیون تشکیلات موقتی را که بنیاد اتحادیه گویندگان و نویسندگان ایران را پی‌ریزی کند، ضروری می‌داند و اجرای این منظور را به هیئت‌رئیسه محول می‌نماید.»، می‌تواند نشانه‌ای از این امر باشد. و می‌توان حدس زد که شوروی که دارای تجربه‌های زیادی در این عرصه بود (همان‌طور که کنگره‌ی پاریس و تشکیل انواع گوناگون جمعیت‌ها و انجمن‌هایی که با خواست شوروی‌ها و براساس رهنمودهای آنان شکل گرفت) و ابتکار چنین کنگره‌ای را در دست داشته است، به این کنگره «امید بسته بود» اما، هنوز تا دسترسی به سندهایی که احتمالاً هنوز در آرشیوهای شوروی یا در وزارت خارجه ایران و ... موجود است، به‌یقین نمی‌دانیم که گفت‌وگوها و تماس‌های آنان با دولت ایران برچه‌روالی بوده است. یک‌بار دیگر باید تأکید کرد که برای آگاهی به تمام ماجرا و سایه‌روشن‌های برگزاری چنین جلسه‌ی بزرگی، می‌باید درانتظار کار پژوهشگران در آینده باشیم.

شرکت‌کنندگان در کنگره – 2

براساس فهرستی که «کتابِ کنگره» منتشر کرده است، «78 نفر از شاعران و نویسندگان ایران ازطرف رئیس هیئت‌مدیرهٔ انجمن برای شرکت در کنگره دعوت شدند و فقط عده معدودی از آنها به‌علت کسالت و یا مسافرت و علل دیگر از حضور و شرکت در کنگره خودداری کردند.» با نگاهی به نام‌های این فهرست (که دراینجا می‌آوریم) دو نکته بر ما آشکار می‌شود: یک، سرشناس‌ترین و شاخص‌ترین روشنفکران و نام‌داران آن روز ایران در عرصه‌ی ادب و شعر و داستان به این کنگره دعوت شده‌اند. دو، این فهرست بادقت تمام تهیه شده است و همه‌ی گرایش‌های فکری و سیاسی در آن حضور دارند. باآنکه حضورِ پشت‌پرده‌ی حزب توده در سازماندهی این کنگره نه‌تنها دور از ذهن نیست که بسیاری نشانه‌ها دال بر آن است، همه‌ی کوشش بر آن بوده است که این کنگره از برچسبِ «چپ» مبرا باشد. سه،

ترکیب هیئت‌رئیسه‌ی کنگره (محمدتقی بهار – رئیس کنگره – علی‌اصغر حکمت، دهخدا، علی شایگان، بدیع‌الزمان فروزانفر، صادق هدایت، کریم کشاورز، میلانی، خانم محصصی؛ کریم کشاورز تنها شخص از «انجمن ادبی» است که او هم تنها در سمتِ منشی جلسه در هیئت‌رئیسه حضور دارد) در این زمینه بسیار روشنگر است.

«فهرست نام کسانی که به کنگره دعوت شده بودند به‌نقل از کتاب «نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران


Scale document down

— خ —

صورت اعضائی که بکنگره دعوت شده بودند

۱ - آقای آذرافغلی
۲ - آقای اعتماد زاده
۳ - « افراشته
۴ - « عباس اقبال
۵ - « جلال آل احمد
۶ - « امینی
۷ - « یزدگرد نیا - داش
۷ - « یزدگرد نیا - علی
۹ - « بهار (ملک الشعرا)
۱۰ - « پیروز (ذبیح الله)
۱۱ - « بهمنیار
۱۲ - « یزمان
۱۳ - « پورداود
۱۴ - « تقوی
۱۵ - « توانی
۱۶ - « دکتر جرجانی
۱۷ - « جلی
۱۸ - « جواهری
۱۹ - « چوبک
۲۰ - « حالت
۲۱ - « حبیب اللهی
۲۲ - « مجازی (مطیع الدوله)
۲۳ - « حشمت زاده
۲۴ - « علی اصغر حکمت
۲۵ - بانوفروغ حکمت
۲۶ - آقای حمیدی شیرازی
۲۷ - « دکتر خانلری
۲۸ - بانو زهرا خانلری
۲۹ - آقای دکتر خطیبی
۳۰ - « علی اکبر دهخدا
۳۱ - « دکتر رعدی آذرخشی
۳۲ - بانو زاله
۳۳ - آقای حسین سمیعی (ادیب السلطنه)
۳۴ - « سپاح
۳۵ - « دکتر شایگان
۳۶ - « شکوهی
۳۷ - « شمس
۳۸ - « شهاب فردوسی
۳۹ - « شهریار
۴۰ - « صنوبر شیبانی
۴۱ - « صبحی
۴۲ - « صدارت
۴۳ - « دکتر صورتگر
۴۴ - « طاهری
۴۵ - « طباطبائی
۴۶ - « طبری
۴۷ - « علوی (یورک)
۴۸ - « علوی (برنو)
۴۹ - « دکتر علی آبادی
۵۰ - « فرات
۵۱ - « فروزانفر
۵۲ - « فلسفی
۵۳ - « فیاض
۵۴ - « قریب (میرزا عبدالعظیم



در روز سوم کنگره، 6 تیر، «نمایندگان اتحادیه نویسندگان شوروی بانو ورا اینبر و آقای اکساندر سورکف مدیر مجلهٔ «آگانیک» و عضو شورای سردبیران روزنامه «لیتراتور نایا گازتا» درمیان کف‌زدن ممتد حضار وارد کنگره شدند و جناب آقای بهار وزیر فرهنگ وقت و رئیس کنگره پیشنهاد کردند که نمایندگان ادیب شوروی جزو هیئت‌رئیسه انتخاب شوند. پیشنهاد رئیس کنگره باخشنودی کامل به‌تصویب رسید و بانو وراینبرو و آقای الکساندر سورکف پشت میز ریاست کنگره جاگرفتند.»[61] در باره‌ی ورود نمایندگان شوروی (که در برنامه‌ی کنگره هیچ نشانی از آنان نیست) و چگونگی دعوت آنان و ... «کتاب کنگره» هیچ اطلاعی دراختیارِ خواننده قرار نمی‌دهد. قدرمسلم این است که شرکت نمایندگان اتحاد شوروی نمی‌توانسته است بدون تصمیم و اجازه‌ی بالاترین مقام‌های دولت شوروی صورت پذیرفته شده باشد. اما، تا دسترسی به بایگانی‌های شوروی درخصوصِ ورودِ ناگهانیِ هیئت‌نمایندگی شوروی در روز سوم کنگره، تنها می‌توان دو حدس را مطرح کرد: یک، این امر می‌تواند بیانگر تصمیمِ فوری (و بدون برنامه‌ریزی از پیشِ) بالاترین مرجع‌های حکومت شوروی بوده باشد؛ دو، شرکت این هیئت از پیش برنامه‌ریزی شده بود اما، برای جلوگیری از برخی حساسیت‌ها و شرکت نکردن احتمالی کسانی در کنگره به‌دلیل شرکت هیئتِ شوروی، چنین وانمود شد. تنها یک «نشانی» در زمان صحبت سورکوف (رئیس هیئت‌نمایندگی) موجود است، آنجاکه می‌گوید «ما صمیمانه از هیئت‌مدیرهٔ انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی متشکریم که ما را برای [شرکت در این کنگره دعوت نموده است.»[62

و در روز سه شنبه، 11 تیر، «جناب آقای بهار آقای داداش‌زاده ادیب آذربایجان شوروی را به آقایان اعضای کنگره معرفی فرمودند و از ایشان تقاضا کردند در سر میز ریاست جای‌گیرند.»[63] در اینجا هم درباره‌ی چگونگیِ آمدن داداش‌زاده و شرکت او در کنگره، هیچ اطلاعی داده نمی‌شود. و همان وضعِ نمایندگان اتحادیه شوروی در اینجا نیز صادق است.

تشکیل و برگزاری کنگره – 3

باآنکه برنامه‌ی از پیش انتشار یافته‌ی کنگره، زمان کنگره را 4 تا 11 تیر اعلام کرده است[64]، به‌علت ورود هیئتِ شوروی و نماینده‌ی آذربایجان شوروی، کنگره یک‌روز دیگر ادامه می‌یابد و براساسِ کتاب کنگره «علاوه بر آنچه در برنامه پیش‌بینی شده بود – روز چهارشنبه 12 تیر ماه نیز به سخنرانی‌هائی دربارهٔ ادبیات شوروی اختصاص یافت.»[65] در این روز سه نفر سخنرانی کردند: نخست، محمدعارف داداش‌زاده، نماینده‌ی آذربایجان شوروی؛ سپس، الکساندر سورکف، «نویسندهٔ شوروی و مدیر مجله «اگانیوک» و عضو هیئت‌تحریریه «روزنامه ادبی» (لیتراتورنایا گازتا)»[66]درباره‌ی ادبیات شوروی؛ و نفر آخر، بانو ورا اینبرا درباره‌ی ادبیات منظوم شوروی.[67] پس از کنگره به‌نوشته‌ی «کتاب کنگره» «روز 13 تیر آقای کالیشیان نمایندهٔ وکس در ایران ضیافت باشکوهی به‌افتخار اعضای کنگره در خانهٔ فرهنگ برپاکرد و روز 14 تیر جناب آقای بهار وزیر فرهنگ وقت در قصر زیبای صاحبقرانیه پذیرائی گرم از اعضای نخستین کنگره نویسندگان ایران و مهمانان شوروی به‌عمل آورد.»

کنگره روز سه‌شنبه 4 تیرماه، ساعت 6ونیم عصر، با سخنان مستشارالدوله، رئیس هیئت‌مدیره‌ی «انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» در باغ خانه‌ی فرهنگ افتتاح شد. پس از سخنان کوتاهی، اعضای هیئت‌رئیسه‌ی کنگره را به این شرح اعلام کرد: «جناب آقای بهار، جناب آقای حکمت، جناب آقای دهخدا، آقایان دکتر شایگان، بدیع‌الزمان [فروزانفر]، بانو محصصی و آقایان صادق هدایت، کریم کشاورز و میلانی. درصورت تصویب آقایان اعضای کنگره از آقایان نامبرده تقاضا می‌کنم تشریف‌فرما شده به‌انتخاب اعضای خود اقدام بفرمایند. برای استحضار آقایان محترم عرض می‌شود که از هیئت‌رئیسه انجمن مرکزی فقط آقای کریم کشاورز به‌سمت منشی با هیئت‌رئیسه کنگره همکاری خواهد نمود.»[68] سه نکته را می‌توان در اینجا ذکر کرد: یک، به‌نظر می‌آید ترکیب هیئت‌رئیسه از پیش توافق شده است. اما، هیچ نشانی از سازوکار این توافق به‌دست داده نمی‌شود. و جمله‌ی مستشارالدوله که می‌گوید «درصورت تصویب آقایان اعضای کنگره» بیشتر جنبه‌ی تعارف دارد. البته وزنه‌ی سنگین اجتماعی، فرهنگی،ادبی، سیاسی اعضای هئیت‌رئیسه نمی‌توانست جایی برای اعتراض بازبگذارد. دوم، شرکت یک‌زن در هیئت‌رئیسه‌ی کنگره موضوع مهمی است. سوم، هرچند تعداد بسیارکمی از زنان در کنگره حضور دارند (تاآنجاکه می‌دانیم خانم‌ها محصصی، دکتر فاطمه سیاح، ژاله – در فهرست دعوت کنگره دو اسم دیگر نیز به چشم می‌خورد: فروغ حکمت و زهرا خانلزی)، خطاب مستشارالدوله همیشه به «آقایان» است و نه «خانم‌ها و آقایان»! حتی باآنکه یک‌زن در هیئت‌رئیسه‌ی کنگره شرکت دارد، «...مستشارالدوله «از آقایان نامبرده تقاضا»می‌کند «تشریف‌فرما شده»!

بعد از مستشارالدوله، نخستین سخنران (درمقام وزیر فرهنگ و رئیس کنگره) محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) است. بهار سخنان خود را با جمله‌های شورانگیزی در باره‌ی این ابتکار شروع می‌کند و می‌گوید:« در تهران محافل بزرگ ادبی تشکیل شد ولی هیچ‌وقت جلسه‌ای که حاوی مجموع ادبا و نویسندگان کشور شاهنشاهی باشد تا امروز کسی به‌یاد ندارد و در دربار محمود غزنوی نیز چنین مجمعی از شعرا و فضلا در یک‌زمان گرد نیامده بود. من به این مجلس بزرگ و پر از روح تبریک می‌گویم و بدان روح لطیفی که درین مجمع به‌وجود آمده و از امتزاج با افکار و آرزوهای وطن‌دوستانه نویسندگان و گویندگانی که یک‌پیکر زیبای اجتماع ملی به‌وجود آورده است درود می‌فرستم.»

بهار، تنها شاعر و ادیبی بزرگ نیست، بلکه هوشمندِ سردوگرم‌چشیده‌ی دنیای سیاست نیز هست. با آگاهی کامل به زمینه‌ی سیاسی شکل‌گیری این کنگره و ضرورت همراهی تمام‌قد با سیاست‌های قوام‌السلطنه برای بیرون راندن نیروهای شوروی از ایران، از بیان کلام‌های آتشینِ دوستانه هیچ ترسی ندارد اما، با دانایی تمام بر روی واژه‌ها و اصطلاح‌هایی چون «کشور شاهنشاهی»، «آرزوهای وطن‌دوستانه نویسندگان و گویندگان»، «وطن‌خواه» درنگ می‌کند. این هوشیاری را می‌توان در این چند جمله دید: «نخستین کنگره ادبی جوان ما را پیری وطن‌خواه در حضور پیشوای آزادی‌خواهان، رئیس دولت اصلاح‌طلب (آقای قوام) افتتاح کرد ... اهمیت بزرگی که این مجلس دارد شرکت جناب آقای سادچیکوف سفیرکبیر دولت اتحاد جماهیر شوروی است که بانهایت شادکامی نتایج برجسته همکاری [فرهنگیان و فضلای شوروی را با دانشوران ایران از نزدیک مشاهده نموده و ...»[69

اما، در پهنه‌ی ادبیات و رابطه‌ی آن با اجتماع و تحول اجتماعی و وضعیت ایران، صحبت بهار دربرگیرنده‌ی چند نکته‌ی با اهمیت است: یک، بهار می‌گوید «حیات عبارت است از جنبش و فعالیت است و حیات ادبی نیز همواره درگرو فعالیت‌ها و جنبش‌ها بوده و ازین‌رو حرکت انقلابی خواه اجتماعی خواه فکری و عقلی موجب ترقی ادبیات و باعث بروز و ظهور ادبا و نویسندگان بزرگ شده و می‌شود.» و پس از اشاره به مشروطیت و پیامدهای آن در حوزه‌ی ادبیات، می‌گوید «شک ندارم که جنبش امروز – جنبشی که درنتیجه جنگ خونین و حرکت آزادی‌خواهانهٔ روشفکران و تحول بزرگ سیاسی و اجتماعی و ادبی پیدا شده است – باردیگر دسته تازه و مکتبی بزرگ و استادانی نامدار برای ما تدارک خواهد کرد که پیشتازان آن تحول با موجود نبودن کوچک‌ترین وسایل تشویق خوشبختانه امروز درمیان ما نشسته‌اند.» دو، درخصوص رابطه با نهاد دولت و دین می‌گوید «می‌دانیم که هروقت هنرهای زیبا خاصه شعر و ادب درین کشور از طرفی حمایت شده است بی‌درنگ پهلوان‌ها و هنرمندهایی در این فن به‌وجود آمده و عالمی را حیران ساخته‌اند. یک‌روز این حمایت از طرف دین و روز دیگر از طرف دولت و دربار به‌عمل می‌آمد – ولی ایامی رسیده است که بایستی این فن از طرف خود ملت حمایت شود و مردم دریابند که حیات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آنها رهین زبان و ادبیات آنها است و برای بقای شخصیت ملی و استقلال سیاسی خود باید از نویسندگان و گویندگان با علاقه و التهاب تمام حمایت نمایند. زیرا دیگر حوزهٔ دینی و استطاعت دربار قادر نخواهد بود از ادبیات وسیع امروزی حمایت کند و اگر مردم خود از ادبا و نویسندگان خویش حمایت ننماید و بازهم دیوانگانگی پیدا شوند که بخواهند این حقیقت بارز و مسلم جهانی را انکار کنند و بگویند: ملت شعر و ادب نمی‌خواهد(!).» سه، پس از اشاره به «آن ضربت کشنده که در دورهٔ دیکتاتوری باکمال نفرت و خشم بر پیکر ادب و صنعت و زبان ما وارد آمد» و پس از ذکر ضرورت حمایت دولت از ادبیات کشور، روی به «ادبای جوان» می‌کند و برسر یک‌موضوع مهم (استقلال نویسندگان) انگشت می‌گذارد و می‌گوید« می‌خواهم ادبای جوان را به یک‌نکته متوجه سازم که ادبیات خود باید سعی کند تا گریبان او از دست دربارها و دولت‌ها رها گردیده کالای زیبای وی در بازار ملت و در سایهٔ تقاضای عموم دست‌به‌دست بگردد و این معنی صورت تحقق وقتی پیدا خواهد کرد که سخن به‌نفع عموم و به‌مقتضای مصلحت عموم و برطبق میل عموم و به‌زبان عموم گفته شده باشد.» اما، بی‌درنگ هشدار می‌دهد «عوام را نباید فریفت – یعنی گوینده نباید پیرو خیالات و افکار خام عوام باشد بلکه عوام باید پیرو گویندگان و نویسندگان باشند و این نخواهد شد مگر آنکه گوینده و نویسنده از روی ایمان و با زبان دل و ازسرِ شفقت و غم‌خواری با عوام سخن بگوید و سمت [پیشوایی را احراز نماید.»[70

پس از بهار، کالیشیان نماینده‌ی «انجمن روابط فرهنگی اتحاد جماهیر شوروی با کشورهای خارجه (وکس) در ایران» صحبت می‌کند. سخنانی کوتاه درحد خوش‌آمدگویی مرسومِ این گونه جلسه‌ها و آرزوی موفقیت برای کنگره و برای «تحکیم مناسبات دوستانه بین نویسندگان و شاعران اتحاد شوروی و ایران» و با الهام گرفتن از جمله‌ای از استالین (بی‌آنکه نام او آورده شود) می‌گوید «در عصر ما فنون به ترقیات بزرگی نایل آمده و مهندس ماهری شدن آسان نیست – ولی مهندس روحیات و نفسانیات بشری [گشتن یعنی طبق تعریف منقدین شوروی نویسنده و شاعر گشتن بسیار دشوارتر می‌باشد.»[71

کارِ واقعییِ کنگره (سخنرانی‌ها و بحث‌ها و شعرخوانی‌ها) از روز بعدِ (5 تیرماه) جلسه‌ی افتتاحیه شروع شد.

در زمان برگذاری کنگره، پیامِ تبریکِ «اتحادیه نویسندگان شوروی» به کنگره خوانده می‌شود و به‌دنبال آن پیام تشکر کنگره به اتحادیه نویسندگاه شوروی خوانده می‌شود.

پیام‌های «اتحادیه نویسندگان تاجیک» و «اتحادیه نویسندگان ازبکستان» و «اتحادیه نویسندگان ارمنستان» که در آخرین ساعت‌های روز 11 تیر به‌صورت تلگراف رسیده بود، خوانده شد. و کنگره نیز سه پیام تشکر جداگانه برای این سه اتحادیه ارسال کرد.

و در آخرین روز و پیش از خواندن قطعنامه‌ی کنگره، آخرین سخنران، رئیس کنگره، ملک‌الشعرا بهار، است که گفتار کوتاه خود را با این جمله‌ها به پایان می‌برد:

معهذا ما همان‌طوری که نمی‌خواهیم شعرا را از پیروی کلاسیک منع کنیم نمی‌خواهیم آنان را از پیروی» شعرِ سفید (بی‌قافیه) و بی‌وزن هم منع نمائیم. ما باید گویندگان را آزاد بگذاریم که هنرنمائی کنند.

ما در نثر و نظم باید پیش برویم و ابتکارات جدید را تقدیس کنیم و چون خریدار ادبیات در نتیجهٔ بسط تعلیم و تربیت در جامعهٔ ایرانی خود ملت خواهد بود و این بازار از دربارها و دولت‌ها دیری‌ست جدا شده است، خود ملت مصنوعات خوب را از بد تمیز می‌دهد و بالاخره آزادی زبان و فکر و نشرِ افکار در آینده خود راه را برای نویسندگان و گویندگان جوان باز خواهد کرد و مکتب ره‌آلیست خواه در لباس سنن شعری و خواه در کسوتِ طرزِ جدید به‌وجود خواهد آمد.»[72]

4 – برنامه‌ی کنگره و سخنرانان کنگره

برنامه‌ی کنگره بر دو سخنرانیِ اصلی و دو سخنرانی فرعی استوار شده است، هرچندکه در اجرا تغییراتی به خود دید. دو سخنران اصلی کنگره به‌ترتیب زمانی علی‌اصغر حکمت و دکتر پرویز خانلری هستند که یکی درباره‌ی «شعر فارسی در عصر ما» صحبت کرد و دیگری درخصوص «نثر فارسی در دورهٔ اخیر». «سخنرانی‌های فرعی» (به‌نوشته‌ی کتاب کنگره) را احسان طبری و دکتر فاطمه سیاح انجام دادند.

براساسِ «کتابِ کنگره» گفتار علی‌اصغر حکمت «مرکب از دو قسمت بود. قسمت اول، درباره تاریخچه شعر فارسی در عصر معاصر و قسمت دوم نمونه‌هائی از اشعار شاعران این عصر»[73] اما،

تنها بخش نخست این گفتار منتشر شده است (ص. 11 تا 29) و آنچه پیداست سخنرانی علی‌اصغر حکمت بخش دومی نداشته است، زیرا در «کتاب کنگره» گفته شده است که «به‌جای قسمت دوم خطابه آقای حکمت، نامهٔ ایشان ذیلاً به‌چاپ می‌رسد.» (ص. 30 تا 40). این نامه خطاب به کریم کشاورز، معاون انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی، نوشته شده است که در آن چگونگی پذیرش خود برای سخنرانی در کنگره را شرح داده است و به برخی از انتقادات پاسخ داده است و به موضوع‌هایی پرداخته است که براساس نوشته‌ی خود در بخش نخست گفتار به‌علت کم‌بودن وقت، نتوانسته است به آنها بپردازد.

پس از پایان بخش نخستِ گفتار علی‌اصغر حکمت، سه نفر به نقد آن می‌پردازند: احسان طبری، دکتر خانلری، عبدالحسین نوشین. پس از این انتقادها، حکمت به آنان پاسخ می‌دهد.

روز هشتم تیرماه، دومین سخنران اصلی کنگره، دکتر پرویز ناتل خانلری، گفتار خود را باعنوانِ «نثر فارسی در دورهٔ اخیر» ارایه می‌کند. (ص. 128 تا 175) پس از سخنرانی دکتر خانلری، سه نفر به نقد آن پرداختند: دکتر خطیبی، دکتر فاطمه سیاح، بزرگ علوی. و پس از آن، خانلری به نقدها پاسخ داد.

برنامه‌ی کنگره به‌نقل از کتابِ کنگره



برنامه نخستین کنگره نویسندگان ایران

تیر ماه ۱۳۲۵

دستورات کلی مذاکرات کنگره

۱ - افتتاح توسط جناب آقای مستشار الدوله .
۲ - سخنرانی جناب آقای حکمت در باره نظم معاصر ایران .
۳ - سخنرانی آقای دکتر پرویز خانلری در بارهٔ نثر معاصر ایران .
٤ - سخنرانیهای فرعی درباره اهمیت انتقاد در ادبیات توسط بانو دکتر فاطمه سیاح و آقای احسان طبری .

برنامه

سه شنبه ۴ تیر ماه ساعت ٦ تا ده عصر

افتتاح کنگره توسط جناب آقای مستشار الدوله وتبریک‌ورود به‌میهمانان و اظهارات جناب آقای وزیر فرهنگ . سخنرانی جناب آقای حکمت در باره نظم معاصر ایران (مدت سه ساعت با یک تنفس ده دقیقه) .

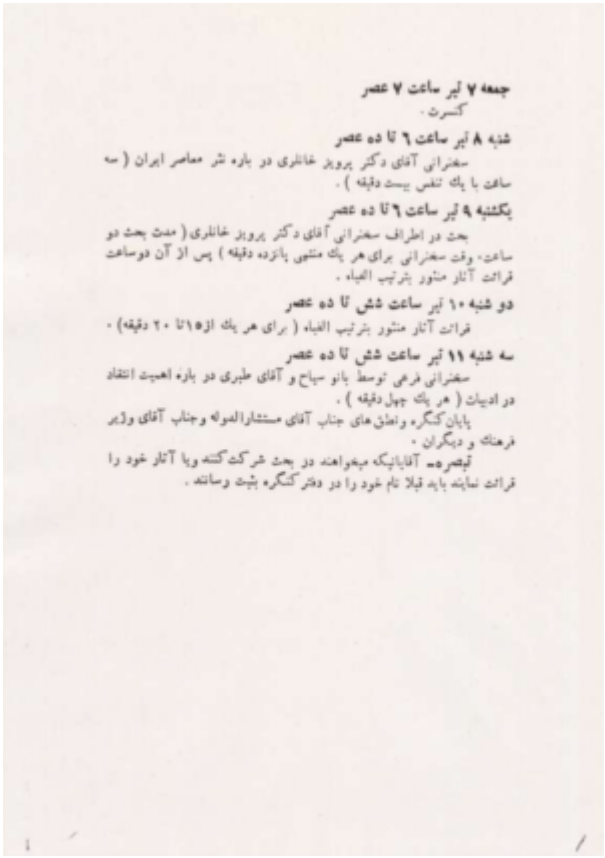
چهار شنبه ۵ تیر ماه ساعت ٦ تا ده عصر

بحث در اطراف سخنرانی جناب آقای حکمت (مدت بحث دو ساعت، هریک نفر منتهی پانزده دقیقه حق‌صحبت دارد . پس ازآن مدت دوساعت آثار منظوم قرائت خواهد شد - بترتیب الفباء) .

پنج شنبه ٦ تیر ماه ساعت ٦ تا ده عصر

قرائت قطعاتی از شاعران معاصر (برای هریک از ۱۵ تا بیست دقیقه بترتیب حروف الفباء) .

۱



جمعه ۷ تیر ساعت ۷ عصر
کنسرت .

شنبه ۸ تیر ساعت ٦ تا ده عصر
سخنرانی آقای دکتر پرویز خانلری در باره شر معاصر ایران (سه ساعت با یك تنفس بیست دقیقه) .

یکشنبه ۹ تیر ساعت ٦ تا ده عصر
بحث در اطراف سخنرانی آقای دکتر پرویز خانلری (مدت بحث دو ساعت- وقت سخنرانی برای هر یك متکلم یازده دقیقه) پس از آن دوساعت قرائت آثار منثور بترتیب الفباء .

دو شنبه ۱۰ تیر ساعت شش تا ده عصر
قرائت آثار منثور بترتیب الفباء (برای هر یك از ۱۵ تا ۲۰ دقیقه) .

سه شنبه ۱۱ تیر ساعت شش تا ده عصر
سخنرانی فرعی توسط بانو سیاح و آقای طبری در باره اهمیت انتقاد در ادبیات (هر یك چهل دقیقه) .
پایان کنگره و نطق های جناب آقای مستشارالدوله وجناب آقای وزیر فرهنك و دیگران .
تبصره- آقایانیکه میخواهند در بحث شرکت کنند ویا آثار خود را قرائت نمایند باید قبلا نام خود را در دفتر کنگره ثبت وسانند .

روز 11 تیر، نوبت به «سخنرانی‌های فرعی» کنگره می‌رسد که نخستین شخص، دکتر فاطمه سیاح است که باعنوانِ «وظیفه انتقاد در ادبیات» صحبت می‌کند. (ص. 221 تا 233). احسان طبری دومین نفر است که باعنوانِ «دربارهٔ انتقاد و ماهیت هنر و زیبائی هنری» گفتار خود را ارایه می‌کند. (ص. 233 تا 262). باید گفته شود که در هر دو موردِ عنوانِ سخنرانی‌ها واژه‌ی «انتقاد» را امروز ما با «نقد» بیان می‌کنیم. پس از این دو سخنرانی، در «کتابِ کنگره» هیچ نشانی از نقد دیگران بر این دو گفتار وجود ندارد.

روز 14 تیر، همان‌طور که پیش از این گفته شد، به ادبیات شوروی اختصاص داده شده بود که به‌ترتیب محمدعارف داداش‌زاده از آذربایجان شوروی، الکسی سورکف، خانم ورا اینبر باعنوانِ «ادبیات منظوم شوروی» از شوروی صحبت کردند.

در برنامه‌ی کنگره، افزون بر این سخنرانی‌ها، دو قسمت دیگر پیش‌بینی شده است: یکی، «قرائت منثور» و دیگری، «قرائت قطعاتی از شاعران معاصر».

شعر: در 5 تیر، پس از پایان صحبت علی‌اصغر حکمت، این کسان شعر خواندند: دانش بزرگ‌نیا، پرتو علوی (عموی بزرگ علوی)، نیما یوشیج، ابوالقاسم حالت.

در 6 تیر: این کسان شعر خواندند: احمد حشمت‌زاده، شکوهی، عباس فرات، احمد گلچین معانی، سرور محصص (سرور محصص)، علی‌محمد مژده، علی‌اصغر معینیان، دکتر لطفعلی صورتگر، رهی معیری (شعرش را صورتگر می‌خواند)، [پس از صحبت کوتاه سورکف] نواب صفا، افراشته، ذبیح بهروز، فریدون توللی، رواهیچ (جواهری)، حبیب الهی، دکتر رعدی آذرخشی، منوچهر شیبانی (جوان‌ترین شاعر کنگره)،

در 8 تیر: پس از سخنرانی دکتر خانلری. در کتاب کنگره گفته می‌شود: «طبق برنامه قرار بود که پس از خاتمه بحث درباره «نثرفارسی در دوره اخیر» آثار منثور قرائت شود، اما چون عده‌ای از آقایان شعرا اشعار خود را نخوانده بودند، قرائت آثار منظوم آغاز شد و ابتدا بانو ژاله سلطانی اشعار خود را خواندند.» [کتاب کنگره، ص. 187] بازهم در گزارش کنگره نیز از «آقایان» شعرا صحبت می‌کند اما، بی‌درنگ می‌نویسد «ابتدا بانو ژاله سلطانی...»!، شهاب فردوس، علی صدارت، جلال همایی، عبدالعلی طاعتی، میلانی، حبیب یغمایی.

در این کنگره 31 نفر شعر خواندند.

صادق هدایت در نامه‌ی خود به حسن شهیدنورائی (7 تیر 1325) می‌نویسد: « از مسافرت رسمی و نطق پروپاگاند [کالای تبلیغاتی] بشوم. اگرچه دو سه روز article و این‌جور چیزها عقم می‌نشیند و نمی‌خواهم است که این بلا به سرم آمده: لابد اطلاع دارید که انجمن فرهنگی ایران و شوروی، کنگرهٔ شعرا و نویسندگان درست کرده و دو سه روز است که در آنجا هستم. مخصوصاً دیروز به‌قدری بغل گوشم شعر خواندند که هنوز سرم گیج می‌رود.»[74] و شاید بد نباشد کلام معترضه‌ای نیز بگوییم: صادق هدایت در نامه‌ای که در تاریخ 5 بهمن 1325 به شهید نورائی می‌نویسد، می‌گوید: «من از همان روز به بعد دیگر در وُکس حاضر نشدم. البته امثال حکمت و اورنگ و بدیع‌الزمان و نفیسی و غیره بیشتر به‌درد آنها می‌خورد [و ما هم عاشق چشم و ابروی کسی نیستیم.» [75

به درازا کشیده شدن مقاله به ما اجازه نمی‌دهد که در این‌جا به بررسی شعرهای خوانده شده در این کنگره بپردازیم اما، برای درک حال‌وهوای کنگره و شرکت‌کنندگان آن و آن زمانه‌ی ایران، به‌اختصار بگوییم که تقریباً همه‌ی شعرها مضمونی اجتماعی یا اجتماعی ـ سیاسی دارند، بسیاری در ستایش کارگر یا دهقان‌اند، یا در ستایش انقلاب اکتبر. از چند نمونه که بگذریم، عنوان‌های بسیاری از این شعرها خود گواهی می‌دهند: **گربه‌ها (بزرگ‌نیا)؛ مرگ فقیر (پرتو علوی)؛ شب قورق، ای آدم‌ها، مادری و پسری (نیما یوشیج)؛ توپ فوتبال، ستمگر و ستمکش (ابوالقاسم حالت)؛ غنچه، برزگر، تماشای خرمن (احمد حشمت‌زاده)؛ فتح استالینگراد (شکوهی)؛ میزان عدل، جیره‌بندی (احمد گلچین معانی)؛ انقلاب کبیر اکتبر (علی‌اصغر معینیان)؛ پالتو چهارده ساله، شغال محکوم (افراشته)؛ فردای انقلاب (فریدون توللی)؛ تا انتقام ما بستاند از عدو (رواهیج/ جواهری)؛ غم میهن (حبیب‌الهی)؛ کارگاه و کارگر (رعدی آذرخشی)؛ ایران (منوچهر شیبانی)؛ دهقان (علی صدارت)؛ چکامه اجتماعی (جلال همایی)؛ انقلاب اکتبر (میلانی).**

آثار منثور: روز شنبه، 10 تیر، دکتر رعدی آذرخشی قسمتی از رساله‌ی «رستاخیز ادبی ایران که در اسفند 1322 در فرهنگستان ایراد شده و انتشار یافته است، قرائت کردند.» (کتاب کنگره، ص. 207) اما، این قسمتِ رساله در کتاب کنگره بازنشر نشده است. محمود اعتمادزاده سه قطعه‌ی «برای چشم دیرباور» و «دریا» و «در اتوبوس» را خواند (که «برای چشم دیرباور» شعر است)، سپس نوبت به شمس می‌رسد که «کتاب کنگره» تنها به این چند جمله بسنده کرده است: «آقای شمس، شاعر تبریزی مقاله‌ای دربارهٔ آذربایجان قرائت کردند و در آن از میهن‌پرستی اهالی این استان ایران و خدمات گرانبهائی که مردم این خطه به علم و ادب نموده‌اند و از شاعران بزرگ آن صحبت کردند.» نفر بعدی احمد طباطبایی بود که قطعه‌ی «نمونه تازه‌ای از احسان» را خواند. بزرگ علوی داستان «انتظار» از

کتابِ «ورق‌پاره‌های زندان» را خواند. و بعد شهریار شعر خواند. ذبیح بهروز، نفر بعدی بود که «ابتدا به‌طور مختصر درباره شیوه نثرنویسی صحبت کردند و بعد دو قطعه از آثار خود را که نمونه دو سبک فارسی است خواندند.»[76] دو قطعه بسیار کوچکی از کتابِ «آئین بزرگی» و نمایش‌نامه‌ی «در راه مهر». نفر بعدی، صبحی مهتدی است که داستان کوتاه «حاج سید ابوطالب جن‌گیر» را خواند. و آخرین نفر، جواهری بود که سه قطعه‌ی کوتاه از نوشته‌های خود را خواند. جالب است که غول بزرگ ادبیات ایران، صادق هدایت، به‌جز شرکت در هیئت‌رئیسه‌ی کنگره، نه در بحث‌ها شرکت می‌کند و نه در بخشِ «آثار منثور» سهمی می‌گیرد!

این بخش و نوشته‌هایی که خوانده شد ضعف بزرگی را به‌روشنی آشکار کرد: گذشته از چند استثنا، چون هدایت و بزرگ علوی (و البته جمال‌زاده که بیرون از ایران است) و...[77]، تنگ‌دستیِ گستردگیِ پهنه‌ی داستان‌نویسی ما در آن دوران. به‌جز داستانی که بزرگ علوی خواند، هیچ‌یک از «آثار منثور» خوانده شده را نمی‌توان در در زمره‌ی ادبیات داستانی برشمرد.

5 – بررسیِ کوتاهِ بحث‌های کنگره

همان‌طور که اشاره شد دو سخنرانیِ علی‌اصغر حکمت و دکتر خانلری، ستون‌های این کنگره بودند.

گفتار علی‌اصغر حکمت ***

حکمت، گفتار خود باعنوانِ «شعر فارسی در عصر معاصر» را با تعریفی از شعر آغاز می‌کند و می‌گوید «هر کلام موزون که دارای معانی لطیف باشد شعر نامیده می‌شود. ... هنرمندی و ظرافت بشر در فن سخنوری و شاعری بر دیگر اقسام فنون ظریفه برتری دارد. زیرا سخن از دل تراوش می‌نماید و دل منبع الهام الهی است. از این‌جاست که حکما سخن را بار درخت آفرینش گفته‌اند و شاعر را با عالم نهانی و جهان غیب رابطهٔ ناپیدا برقرار و پایدارست که مانند خم به دریا راه دارد و از آن دریا سیراب می‌شود. دل شاعر راهنمای افکار ازلی و قلم او نماینده جهان نامتناهی که از پیشگاه عز الهی در این جهان بهترین ترجمان است.»[78] و پس از بررسی کوتاهِ تاریخ جهان و اروپا و ذکرِ تغییر جهان و ایران و در پیِ آن تغییرِ جهان شعر و طرح این مطلب که «... در قرن نوزدهم میلادی حوادث عظیمی در جهان روی داد که حیات سیاسی جهانیان را دگرگون ساخت و از این انقلاب بالطبع تمدن ایرانی نیز مصون نماند. ... ادبیات در این عصر نیز به‌حکم قانون طبیعت اجتماع تحولی بزرگ حاصل نمود و اگر آثار کلاسیک (شیوه متقدمین) رفته‌رفته منسوخ گردید و انحطاطی ازیک‌طرف در سبک نثر و نظم معاصر به‌ظهور پیوست ازسوی‌دیگر مکتب جدیدی ایجاد شد که اکنون هنوز در مراحل نخستین حیات خویش است و باشد که این جرثومهٔ ادب به‌روزگاران درختی بارور گردد.»[79] «پس از آنکه وجههٔ نظر شاعر هیئت جامعه شد شعر او هم باید در پیرامون مسائلی باشد و از مطالبی گفت‌وگو کند که مفید به روزگار هئیتِ جامعه بوده و باب سعادت را به‌روی قوم باز کند و از آنچه‌که در سیاست و اقتصاد و اصلاح دستگاه حکومت و سایر امور اجتماعی دیگر محل ابتلای خاص و عام است بحث نماید.»[80] حکمت همچنان بر این باور است که «آن مقدار اندیشه و معنی که در طول مدت پنجاه سال اخیر در فکر گویندگان ایران تکامل یافته بیش از آن است که در مدت پانصد سال یا پنج هزار سال زمان ماضی سیر کرده است.»[81] و بعد با بیان اینکه «در مدت پنجاه ساله شعر فارسی به سه سبک که هر سه سبک مولود

زمانی و زاییده زمانی دیگر است و ناشی از زمان ماضی و مقدم بر سبک زمان مستقبل است تقسیم می‌شود. نخست اشعار به سبک قدیم ... دوم به سبک مرکب از قدیم و جدید ... سوم اشعار سبک جدید.»[82] (البته درباره‌ی هر یک از این نوع‌ها توضیح مختصری ارایه می‌کند) و سرانجام اینکه توضیح مفصل خود را در قالب تقسیم‌بندی شعر فارسیِ پنجاه سال به چهار دوره‌ی به‌قول خود «کرنولوژیک» (دوره‌ی اول، از 1314 هج.ق. تا 1324ـ یک‌دوره‌ی ده ساله ـ از قتل ناصرالدین شاه تا اعلام مشروطیت؛ دوره‌ی دوم، از 1324 تا 1340 هج.ق. ـ یک‌دوره‌ی پانزده ساله ـ از اعلام مشروطیت تا واقعه کودتای حوت 1339؛ دوره‌ی سوم، از 1340 تا 1360 هج.ق. ـ یک‌دوره‌ی بیست ساله ـ از بدو پیدایش پهلوی تا سقوط سلطنت او؛ دوره‌ی چهارم، از 1360 هج.ق. تا کنون که زمان حاضر است[سالِ تشکیل کنگره]) بیان می‌کند. همان‌طورکه پیش از این گفته شد، به‌جای «قسمت دوم خطابه»، نظر خود را در نامه به کریم کشاورز بیان می‌کند. در این نامه که پس از پایان کنگره فرستاده شده است (مرداد 1325)، به بخشی از ایرادها و انتقادها پاسخ داده می‌شود و افزون بر آن چهار دوره، از منظر دیگری به تقسیم‌بندی پنجاه سال شعرِ ایران می‌پردازد: 1 ـ اشعار وصفی، 2 ـ اشعار وطنی، 3 ـ اشعار تاریخی، 4 ـ اشعار مترجم، 5 ـ اشعار سوسیالیستی یا کارگری، 6 ـ اشعار انتقادی، 7 ـ اشعار اخلاقی، 8 ـ نسائیات، 9 ـ اشعار صنایع عصری، 10 ـ اشعار تربیتی، 11 ـ اشعار موسیقی. با ذکر نام بسیاری از شاعرانی که در بخش نخست گفتار خود (به‌علت کمبود وقت) نتوانسته بود نام ببرد.

پس از پایان سخنرانی علی‌اصغر حکمت، نخستین کسی که به انتقاد می‌پرازد، احسان طبری است که می‌گوید «من به سخنرانی جناب آقای حکمت از سه نظر انتقاد دارم.» 1 ـ در تعریف شعر که آن را «رابطه نهانی شاعر با عالم غیب دانستند» که به‌گفته‌ی طبری «این تعریف‌ها از نظر ایده‌آلیستی است. مطابق این تعریف‌ها شعر چیزی نیست که به جامعه ما مربوط باشد» و این تعریف را با گفته‌ی حکمت که «برای تحولات شعری، تحولات اقتصادی و اجتماعی» را ذکر کرده است، متناقض می‌یابد. 2 ـ می‌گوید «سخنرانی ایشان فقط منظره عامی از تحولات پنجاه ساله اخیر بوده است، حال‌آنکه ما منتظر بودیم که تتبع ایشان حاوی دقت‌ها و کشف‌های تازه‌ای باشد. بهرجهت لازم بود که نقش بسیاری از کسان که پرچمدار تجدد ادبی هستند روشن شود.» 3 ـ «ما در اینجا گرد نیامدیم تا فقط یک‌مجلس ادبی ترتیب دهیم. ... ما می‌خواهیم وقتی این کنگره به‌پایان رسید هرکس که در آن شرکت کرد مفهوم روشنی از هنر داشته باشد و راه آینده خود را بداند.»

دکتر خانلری که دومین نفر است با بیان اینکه کلام‌هایی چون «شعر گنج خداوند است و کلید آن به‌دست شعر است» بیشتر تعارف می‌داند تا تعریف، نقد خود را بر روی تعریف شعر و تفاوت آن با نثر متمرکز می کند. ما نمی‌توانیم در اینجا همه‌ی گفته‌های خانلری را ذکر کنیم، حتی به‌اختصار. تنها، به‌اشاره بگوییم که در نگاه خانلری شعر «نغمه‌ای است که در آن حالات نفسانی [که پیش از آن بیان کرده است] به معانی تبدیل می‌شود و معانی به‌وسیلهٔ اصوات معهود یعنی الفاظ بیان می‌گردد.» و در بخش دیگر صحبت خود می‌گوید«پس آنچه من از شاعر توقع دارم آن است که مرا در ادراک مفهوم زندگی، با همهٔ وسعت و عمق آن یاری کند.» و «شاعر کسی است که حالتی تازه و خاص در حیات یافته و آن را در قالب بیان می‌ریزد و به دیگران القاء می‌کند.» و « قالب تازه ساختن شرط لازم تجدد در شعر نیست، بلکه حالات تازه و معانی جدیدی ادراک باید کرد و سپس برای بیان این معانی اگر قالب قدیم متناسب نباشد قالب تازه‌ای که متناسب‌تر باشد، باید جست. ... اگر زندگی جدید موجب تغییری در

شعر است از این روست که در اسلوب تفکر و ادراک انسان امروز تغییری ایجاد می‌کند و این تغییرست که باید در آثار ادبی منعکس شود.» و یکی دیگر از انتقادهای خانلری این است که «اگر سخنران محترم مقید بودند که نام سخنوران را نیاورند اما سزاوار بود که از اسلوب‌ها و شیوه‌های مختلف سخنورانی مانند عارف قزوینی و ایرج میرزا و عشقی و پروین اعتصامی گفت‌وگویی بشود.»

عبدالحسین نوشین، سومین شخصی است که به نقد سخنان حکمت می‌پردازد و سه انتقاد را مطرح می‌کند: 1 ـ نوشین می‌گوید «سخنران محترم ... یک‌فرمول علمی بیان فرمودند و آن این است که تحول محصولات فکری بشری نتیجه تحول سبک زندگی و تغییر شرایط و روابط اقتصادی بشری است. دربارهٔ این فرمول علمی هیچ اختلافی در بین نیست و این بیان امروزه مورد پسند و قبول افکار مترقی است. ... و این‌طور نتیجه گرفتند که در اثر تغییر حکومت استبدادی به حکومت مشروطه تغییر اساسی در سبک و مفهوم نظم فارسی پیش آمد. ... این استنتاج تااندازه‌ای سطحی است زیرا ... در ایران این تحول این‌قدر عمیق نبود که بتواند شرایط و روابط کهن را تغییر دهد. انقلاب مشروطیت نتوانست شرایط و آثار فئودالی را از ایران ریشه‌کن کند. و به این‌جهت تغییرات کلی و اساسی در نظم فارسی پیش نیامد. ... انتقاد دوم من این است که جناب آقای حکمت هیچ‌گونه بحثی دربارهٔ امکان یا عدم امکان یک‌تحول اساسی در ادبیات ایران را نفرمودند. ... موضوع این است که بچه شکل می‌توان نظم فارسی را از قیود نظم کلاسیک آزاد ساخت تا بتوان مفهوم‌های جدید را در سبک نوینی قالب‌ریزی کرد و ادبیات ایران را از این جمود و سکون که چندین قرن است دامنگیر آن شده نجات بخشید. ... انتقاد سوم من این است که آقای حکمت دورهٔ پنجاه ساله اخیر را به چهار دوره متمایز قسمت کردند و برای هر دوره سبک خاصی قائل شدند و در تمام این دوره شعرا و گویندگان را در یک‌صف قرار دادند. سخنران محترم این اصل کلی را در نظر نگرفتند که در جامعهٔ طبقاتی سبک هنری هرچه باشد: کلاسیک یا رمانتیک، رئالیست یا سوررئالیست، دانشوران و هنرمندان به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک‌دسته دانش و هنر خود را در خدمت طبقات صاحب امتیاز و دسته دیگر در خدمت طبقات زحمتکش قرار می‌دهند.»

علی‌اصغر حکمت در پاسخ به انتقادهای مطرح شده به اختصار توضیح می‌دهد و ما در اینجا تنها به چند نکته اشاره می‌کنیم: 1 ـ در تعریف شعر، گفتار خود را متناقض نمی‌داند و می‌گوید «درعین‌حال که به‌نظر من منبع الهام عالم غیب است درهمان‌حال تاروپود منسوجات کلام خود را از عالم شهود به‌دست می‌آورد. ... آری بنده معتقدم که منبع افکار شعری عالم غیب یا «عرش الهی» است و زبان شاعر کلید همان گنج‌هاست که در آن عالم نهفته است. و این پنج حواس کوچک‌تر از آنند که تراوش‌های قلبی شاعر را انشا نمایند و یک حسی باید برای شاعر قائل شد که مافوق این پنج حس است و به جهانی راه دارد که جهان معنویات است.» 2 ـ حمکت می‌گوید که «مقاله بنده قبلاً معین شده بود و آن عبارت بود از: بیان تاریخ شعر فارسی در مدت نصف قرن گذشته» و اضافه می‌کند که به‌علتِ «ضیق وقت» نتوانسته است همه‌آنچه می‌خواسته است بگوید، بیان کند و تصریح می‌کند که در نوشته‌اش از ایرج میرزا و فرخی و پروین اعتصامی و لاهوتی کرمانشاهی و افراشته و بسیاری دیگر یاد کرده است و می‌گوید «اگر انشاالله گزارش این‌جانب به طبع برسد ملاحظه خواهید فرمود.» [در قسمت دوم، که منتشر شده است، همه‌ی این نام‌ها آمده است] 3 ـ حکمت می‌گوید که « باید توجه بفرمایند که بنده در این مقال "مورخ" بوده‌ام و نه "منقد" و وظیفه مورخ نیست که اظهار نظر در کیفیت وقایع نماید. مورخ نباید از دائرهٔ امور واقع‌شده خارج شود. اینکه کدام سبک خوب و کدام روش بد، کدام اسلوب صحیح و کدام سقیم است و چه رویه

باید بعداً متبع گردد و چه روشی متروک گردد، اینها همه وظیفه شخص منقد است.» 4 ـ و در پاسخ به دکتر خانلری ازجمله می‌گوید « اعتراض کردند که در مدت بیست سال که من به «دوره سوم» تعبیر کرده‌ام، از مانع عمده‌ای که عبارت باشد از سانسور ـ ذکری نشده ـ خلاف واقع است. اگر توجه به سخنان بنده فرموده باشند تاآن‌حدکه درخور یک‌مقام ادبی است و تاآن‌حدکه سانسور پلیسی در جلوگیری از شعر مؤثر بوده بنده اشاره نمودم و اگر برخلاف آن بفرمایند برخلاف حقیقت است.»

گفتارِ دکتر خانلری ***

متنِ منتشر شده‌ی سخنرانی خانلری باعنوانِ «نثر فارسی در دورهٔ اخیر»، 47 صفحه است. به‌گمان این قلم این متن، هنوز می‌تواند یکی از مرجع‌های متعبر ما در عرصه‌ی تاریخ نثر فارسی در دوره‌ی اخیر باشد. اما، به‌دشواری می‌توان در مقاله‌ای که تابدین‌جا نیز بیش از اندازه طولانی شده است، خلاصه‌ای از آن به دست داد. درنتیجه، تنها می‌توانیم به بیان سرفصل‌ها بسنده کنیم.

خانلری سخن خود را چنین آغاز می‌کند: « تحولاتی که در ادبیات خاصه نثر فارسی در طی یک‌قرن اخیر حاصل شده نتیجهٔ تحولات عظیم اجتماعی این کشورست. جامعه ایرانی در هیچ‌یک از ادوار تاریخی به این سرعت چنین تحولی نیافته بود. نخستین مرحلهٔ تحول اجتماعی ایران از اوایل سلسلهٔ قاجاریه آغاز شد.» پس از بحثی درباره‌ی تحول تاریخی در این دوران، می‌گوید: « درواقع این دوره را در تاریخ ادبیات فارسی دورهٔ نثر باید شمرد. ... هیچ‌یک از ادوار ادبی ایران از حیث نثر این‌قدر پُرمحصول و برومند نبوده و تااین‌درجه از جهت مضمون و مطلب تنوع نداشته و چنانکه بعد خواهیم دید در بسیاری از رشته‌ها بهترین نمونه‌های ادبیات ایران در این دوره به‌وجود آمده است.» پس از بیان دلیل‌های این امر، برای اثبات نظر خود به واکاوی نثر فارسی در چند عرصه‌ی مهم می‌پردازد: 1 ـ سفرنامه؛ 2 ـ روزنامه‌نویسی؛ 3 ـ مجلات؛ 4 ـ ترجمه؛ 5 ـ رمان‌نویسی (رمان‌های انتقادی اخلاقی و اجتماعی، رمان تاریخی، داستان کوتاه، تئاتر، هجو و مزاح و انتقاد طنزآمیز، تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی و فنون دیگر) و برای هریک از این بخش‌ها به‌دقت و به‌فراوانی نام اثرها و پدیدآورندگان اثرها را ذکر می‌کند. در نتیجه‌گیری، سخن خود را با این جمله‌ها آغاز می‌کند که «تاریخ ادبیات ما در هفتاد سال اخیر مظهر شوق و شور ملتی است که می‌خواهد زنده بماند و می‌کوشد که به دیگران برسد و عقب‌ماندگی‌های خود را جبران کند. ... ملت ایران در این سال‌ها باعدم وسائل مجبور بوده است که با استبداد داخلی و نفوذ قوی و شدید استعمار خارجی که گاهی به‌دست حکومت فاسد و دست‌نشانده و گاهی به تحریک تعصب‌های خرافی، سدهای بزرگ در مقابل شوق ترقی او ایجاد می‌کردند، مبارزه کند.» و کلام‌های آخر او هم چنین است: «شما برگزیدگان این ملت‌اید. ملت ایران چشم توقع به شما دوخته است. به‌شکرانهٔ آنکه این مقام را یافته‌اید باید به خدمت ملت کمر بندید. .... نخستین وظیفهٔ شما حفظ آزادی‌ست. همان آزادی که مایهٔ حیات فکر و ذوق و هنرست. این سرمایهٔ گران‌بها را این بار دیگر از دست ندهید. راه توفیق در این کار آن است که نگذارید دشمنان آزادی از آن استفاده کنند. ... باید با دنیای امروز هماهنگ شوید. ملت‌هایی که جلو افتاده‌اند بیش از اینها کوشش کرده‌اند.» و گفتار خود را با «ایران جاوید! ایران زنده! به‌پیش!» پایان می‌برد.

دکتر خطیبی نخستین کسی است که به نقد گفتار خانلری می‌پردازد. او، نقد خود را با تعریف بسیار از این گفتار شروع می‌کند و می‌گوید این سخنرانی «که باکمال مهارت و دقت تهیه و تنظیم شده بود، کم‌تر

جای بحث و انتقاد را بازگذاشته است.» اما، سه ایراد را به گفتار خانلری مطرح می‌کند: یک، همان انتقاد خانلری به حکمت درخصوص مفهوم شعر که «چنان‌که باید مورد بحث و تحلیل قرار نداده و تعریف نکرده است» درباره‌ی بیان خانلری در تعریف «نثر» صادق می‌داند. دو، ارزیابی خانلری با «عبارات سخت انتقادآمیز و با استهزاء بعضی از آثار نثر متکلف قدیم» را نادرست می‌شمرد و پس از بیان کوتاهی در چگونگیِ شکل‌گیری نثر فارسی، می‌گوید «درست نیست که ذوق ادبی هشت قرن قبل را با امروز مقایسه کنیم و شاعر یا نویسنده را از لحاظ دوربردن [بودن؟] از هدفی که هرگز در پی آن نبوده است، انتقاد نمائیم.» سه، خطیبی می‌گوید «سومین ایرادی که بر سخنران محترم دارم آن‌ست که در ذکر نام و آثار نویسندگان این دوره، دسته‌ای را بر دسته دیگر رجحان نهادند که به‌نظر این بنده ترجیحی بلامرجع آمد.»

دومین نفر، دکتر فاطمه سیاح است که به نقدِ گفتار دکتر خانلری می‌پردازد و صحبت خود را با تعریفِ سخنرانیِ «این دانشمند جوان» و بیانِ «دانشمند مزبور مدارک بسیار مفصلی که هنوز نسبتاً کم‌تر مورد تحقیق و مطالعه قرار گرفته است در دسترس ما گذارد. و زحمتی که تحمل نموده خدمت مهمی برای تدوین تاریخ ادبیات معاصر ایران به‌شمار می‌رود. ... ایرادات من فقط راجع به تنظیم اساسی و کلی سخنرانی خواهد بود.»، شروع می‌کند. و در نقد آن ازجمله بر چند موضوع تکیه می‌کند: یک، سخنران با «وقت زیادی [که] صرف تشریح نثر غیربدیع یعنی نثر اجتماعی و غیره نمود ... نتوانست در مدت محدودی که دراختیار داشت، با عمق کافی نثر بدیع را تحلیل و تجزیه بنماید.» دو، «فقدان تحلیل نثر کنونی ازنقطه‌نظر نوع (ژانر) و سبک (استیل)». سه، تصریح ناکافیِ «نفوذ نثر بدیع باختری در نویسندگان ما». چهار، کم‌توجهی به «نقائص اساسی نثرِ ما». انتقادهای فاطمه سیاح، به‌رغم اختصار آن، به موضوع‌های مهمی پرداخته است که بیان آنها و بحث درباره‌ی آن‌ها بیرون از حد این مقاله است.

آخرین نفری که به نقد گفتار خانلری می‌نشیند، بزرگ علوی است که به اختصار چند جمله‌ی آن را نقل می‌کنیم که به‌یک‌معنا فشرده‌ی منظور اوست: « یک‌ایراد به سخنرانی آقای خانلری دارم: آقای حکمت اقرار کردند و آقای خانلری هم عمل کردند. آقای حکمت فرمودند من منتقد ادبی نبودم، فقط یک‌تاریخچه از شعر فارسی گفتم و آقایان خودشان بایدنتیجه بگیرند. ولی منظور کنگره این نبود. کنگره باید برای نظم و نثر آینده نتیجه بگیرد. انتقاد من به آقای خانلری به‌آنچه ایشان فرمودند نیست بلکه انتقاد من به‌آنچه ایشان نفرمودند است. ...

نوینسدگان رهبران قوم‌اند و باید بدانند چطور و چگونه جامعه را رهبری نمایند. ... باید بدانیم هنر چه منظور دارد و هنرمند چه وظیفه دارد. ...

امروز قسمت عمده خوانندگان ادبیات را مردم طبقه دوم و سوم تشکیل می‌دهند. امروز بدون آنها هیچ‌کاری انجام نمی‌گیرد. باید بدانیم آنها چه می‌خواهند و آن را به آنها بدهیم. ...

ادبیات ما هنوز اسیر شعر است. هنوز شعر قرب و منزلت دارد به‌دلیل اینکه امروز پنجاه و اندی شاعر در این جلسه حضور دارند و فقط عده معدودی نویسنده هستند.

اگر توده مردم باید استفاده کند، باید دید چطور احتیاج آنها رفع می‌شود.»

«دو گفتارِ «سخنرانی‌های فرعی ***

براساس برنامه‌ی کنگره، دکتر فاطمه سیاح و احسان طبری دو نفری بودند که در بخشِ «سخنرانی‌های فرعی» سخنرانی کردند.

فاطمه سیاح به‌دلیل تحصیلات و دانش و آگاهی وسیع‌اش، در پهنه‌ی ادبیات تطبیقی و نقد ادبی، باسوادترین شرکت‌کننده‌ی این کنگره بود. و سخنرانیِ جاندار او باعنوانِ «وظیفه انتقاد در ادبیات» بیشتر به یک درس پُروپیمانِ دانشگاهی شبیه بود. و مراد او از «انتقاد» آن چیزی است که ما امروز باعنوان «نقد» از آن یاد می‌کنیم. سیاح، در شروعِ سخن خود در چرایی انتخاب این موضوع به یکی از مهم‌ترین ضعف‌های عرصه‌ی ادبیات ایران انگشت می‌گذارد که هنوز از آن در رنج‌ایم. و می‌گوید: «من ازاین‌جهت این موضوع را انتخاب کرده و حاضر شدم دربرابر برجسته‌ترین دانشمندان و ادیبان ایران دربارهٔ آن سخنرانی کنم که چه در گذشته و چه اکنون انتقاد ادبی در کشور ما ضعیف‌ترین رشته در عالم ادب به‌شمار رفته و می‌رود. و حال‌آنکه نقش آن در تحول ادبیات جهانی، مخصوصاً در ادوار جدید بسیار عظیم است.» سپس، گفتار خود را در چند بخش ارایه کرد: ماهیت انتقاد، ماهیت انتقاد تئوریک، انتقاد سنجشی و تفسیری، مسئله‌ی بی‌طرفی انتقاد، انتقاد انتظامی (نورماتیف)، نقش بلینسکی و چرنیشفسکی در تکامل ادبیات روسی، وظائف انتقاد معاصر ایران. در بخشِ «وظایف انتقاد معاصر ایران»، دکتر سیاح با ذکر اینکه «مترقی‌ترین ادبیات معاصر، یعنی ادبیات شوروی هم، خود را پیرو اصول "رئالیسم سوسیالیستی" دانسته و معرفی نموده است.» و به نادرستی می‌گوید « رئالیسم سوسیالیستی مرحله نوین تکامل رئالیسم سده نوزده اروپا است.» واین از سیاح با آن‌همه دانش و آگاهی‌هایش در پهنه‌ی تاریخ ادبیات، عجیب می‌نماید. اما، در ادامه به «رئالیسم» برمی‌گردد و نه «رئالیسم سوسیالیستی» و می‌گوید: «بنابراین باتصریح و تعیین وظیفه قاطع انتقاد ما، باید تذکر بدهیم که اولین وظیفه اساسی آن، که شاید درعین‌حال نتیجه باقی وظایف آن هم باشد عبارت‌ست از ایجاد وسیله و بسط و توسعه رئالیسم واقعی در ادبیات ایران که تمام اشکال و انواع آن به‌منزله سبک اساسی ادبی شمرده می‌شود، و در درجه اول این عمل باید در نثر بدیع، اعم از تألیفات بزرگ یعنی رومان، یا آثار کوچک یعنی داستان و نوول اجرا گردد.» و به یک‌موضوع هم اشاره می‌کند و هم توضیح می‌دهد که «هنر تقلید تحمل نمی‌کند، و معنی تعلیم گرفتن از نوابغ بزرگ هم تقلید صرف از آنان نیست.» و در پایان صحبت خود چند جمله از بلینسکی را درباره‌ی نقد ذکر می‌کند، ازجمله: «آزادی در ایجاد آثار ادبی منافی با خدمت خلق (در زمان معاصر) نیست. هیچ لازم نیست که نویسنده خود را مقید کند و به نگارش آثار تصنعی پردازد و عنان تخیل را ببندد.»

احسان طبری عنوان سخنرانی خود را «دربارهٔ انتقاد و ماهیت هنر و زیبائی هنری» انتخاب کرده است. در آغاز سخن می‌گوید که «مسائل مربوط به هنر را چنان‌که من در محضر بانوان و آقایان[83] تحلیل خواهم کرد از کتابی اقتباس نکرده‌ام، بلکه شیوه استدلال و طریقه تحلیل در مورد غالب این مسائل نتیجه تعمق خود اینجانب است، زیرا آرائی در کتب و منابع مربوطه ابراز شده بود که با جهان‌بینی اینجانب مطابقت نداشت. لذا با کسب مواد اولیه از کتب و رسالات اهل فن مسائل را به‌شیوهٔ خود مطرح ساخته‌ام. البته در بسیاری از منابع نظریه استدلال و تحلیل اینجانب وجود دارد که متأسفانه این قبیل کتب در دسترس من نبود.» او، گفتار خود را سه قسمت می‌کند: ا ـ توضیحی چند درباره انتقاد و شرایط

.انتقادکننده، 2 ـ بحثی راجع به ماهیت هنر و زیبایی هنری، 3 ـ نتیجه کلی

طبری که بی‌شک باسوادترین فردِ حزبی شرکت‌کننده در این کنگره بود (در پهنه‌ای که انتخاب کرده بود)، با اعلامِ خبرِ نشریه‌ی «ادبیات شوروی» که «در کشور شوروی به‌زودی کنگره‌ای از نویسندگان و نقادان و مورخین ادب و صنوف مختلفه هنری تشکیل خواهد شد تا راجع به قواعد فن انتقاد و قوانین علم زیباشناسی (استتیک) توافق نظر حاصل گردد»، گفتار خود را با نقل‌قول‌های فراوانی از بزرگان ادب و هنر و فلسفه همراه می‌کند. به دشواری می‌توان ازمیان آن همه نام و نقل‌قول و انتساب‌ها و ... را چند جمله را برگزید و در اینجا نقل کرد یا آن‌ها خلاصه کرد. و بیشتر، درباره‌ی همه‌ی آن سخنان به بحث نشست (درحد این مقاله). درحقیقت ما در این‌جا تنها به‌اشاره و با کنار گذاشتن بسیاری از مطلب‌ها، بسنده می‌کنیم. در این گفتار می‌توان رگه‌هایی از رفتار و روشِ کارِ نظریِ طبری را دید که سال‌ها بعد در کتاب «برخی بررسی‌ها درباره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران» خود را به‌روشنی نشان داد: تضادهایی که گاه یک‌جمله با جمله‌ی بعدی خود دارد. به‌این‌معناکه طبری موضوعی را هوشیارانه طرح می‌کند اما، گویا از بیم آنکه مبادا به مخالفت با معیارهای حزبی و عقیدتی متهم شود، فوری با ارجاع به یک‌متن یا یک‌شخصیت مارکسیسم رسمی سوویتی متضاد گفته‌ی خود را مطرح می‌کند. دراینجا نیز، در این سخنرانی می‌توان به موردهای فراوانی اشاره کرد که با چیدن چندین موضوع درست و نادرست درکنار یکدیگر و با بیان یک‌اصلِ درست، به نتیجه‌گیری دلخواهِ مشیِ رسمیِ حزبی و سوویتی رسیده است.

شاید بتوان هسته‌ی اصلیِ گفتار طبری را در یک‌جمله خلاصه کرد: «هنر محصول اجتماعی است. ... پس هنر تجریدی و انتزاعی و مجزا از زندگی مادی غیرممکن است.» و با برداشتی یک‌سونگرانه از این برداشت خود به چنین حکم‌هایی هم رسید: «فلسفه اگزیستیالیسم هایدگر فیلسوف آلمانی که نتیجهٔ آن پیدایش مکاتب ادبی جدیدی در فرانسه است نمونه تفکر انحطاطی و شکست‌خورده‌ای است که امثال آلبر کامو و ژان‌پل سارتر نمایندگان برجسته آن هستند. کامو معتقد است که زندگی و جهان و تعقل همه باطل و بیهوده است و برای آن هدفی و غایتی نیست. عصیان نتیجه پی‌بردن به این بیهودگی جهان و خودکشی چارهٔ آن است. سارتر می‌گوید که انسان یک‌مشت عواطف بیهوده است و نفس دائماً می‌خواهد خود را بنا کند و دائماً این بنا فرومی‌ریزد. حقیقتی جز عدم نیست و زندگی رایگان و بیجاست. در آثار صادق هدایت این تضاد کامل مشهود است. صادق هدایت در محیط یأس و ظلمت دیکتاتوری «بوف کور» را نوشته است. صادق هدایت در این کتاب مالیخولیائی مأیوسی است که به شگفت‌ترین رؤیاهای باطنی خود پناه برده ولی پس از تحولات اجتماعی، جنگ در دنیا و دموکراسی در ایران صادق هدایت در «ولنگاری» و «حاجی‌آقا» بدل به نویسنده نقاد و مبارز و سرسختی می‌شود که هدف‌ها و امیدهای معینی دارد.»

در این کنگره، سه نفر، طبری و نوشین و تاحدودی علوی، گذشته از مطلب‌هایی که درخصوص نثر یا شعر یا هنر و نقد و ... می‌گویند، به‌دنبال آن هستند که از این کنگره «دستورالعمل»هایی برای نویسندگان و شاعران و هنرمندان صادر شود! شاید در دو جمله‌ی طبری در بخشِ «نتیجهٔ کلیِ» گفتار خود بتوان هم این خواست را دید و هم بازتابِ نوعی ناامیدی آنان از کنگره: «برهمهٔ ما اعضاء این کنگره و نویسندگان و شعرایی که در این کنگره حضور ندارند، فرض است که به ماهیت هنر و وظایف هنر پی‌ببریم. در این کنگره بحث‌هایی شد که همه خام و بی‌سرانجام ماند.» شاید تنها جایی که توانستند به این

.خواسته دست یابند، در قطعنامه‌ی کنگره باشد

6 – قطعنامه‌ی نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران

در پایان کنگره، قطعنامه‌ای با یک‌مقدمه و پنج بند صادر شد. متن قطعنامه (که در زیر آورده‌ام) «دستورالعمل»ی است که با واژه‌ی «آرزو» بیان شده است، و می‌توان حدس زد که بیشتر نمایان‌گر خواست گروه «حزبی» حاضر در کنگره است و بی‌آنکه نامی از «رئالیسم سوسیالیستی» آورده شود، نسخه و تعبیرِ ایرانی آن در آن موقعیت مشخص است. حتی واژگان به‌کار برده شده در آن، واژگان خاصِ جهانِ چپِ حزبی است تاآنجاکه به‌جای «دموکراسی»، از «دموکراسیِ حقیقی» (که در متن آن روزگار معنای روشنی دارد) صحبت می‌کند. کتابِ کنگره هیچ اطلاعی از نام تهیه‌کنندگان و چگونگی رأی‌گیری این قطعنامه به‌دست نمی‌دهد. تا دستیابی به بایگانی‌های وزارت خارجه ایران و شوروی آن زمان تنها می‌توانیم براساس متنِ قطعنامه و ارزیابی وضعیتِ سیاسیِ آن زمان، داوری کنیم.

«قطعنامهٔ نخستین کنگرهٔ نویسندگان ایران»

ادبیات ایران درطی قرون متمادیه همواره از جنگِ خیروشر و پیکار یزدان و اهریمن سخن گفته، احساسات عالیه انسان‌دوستی و برابری ابنای بشر را در دل‌ها برانگیخته از این رهگذر نه‌تنها در اخلاق و فرهنگ مردم ایران بلکه در ادبیات و مدنیت جهانی تأثیری به‌سزا و عمیق داشته است.

ادبیات ایران معاصر نیز کم‌وبیش این وظیفهٔ بزرگ یعنی هدایت و تربیت مردم را انجام داده، در جنبش آزادی ایران سهم بزرگی به‌عهده گرفته به‌خصوص عده‌ای از نویسندگان و شاعران درطی جنگ اخیر با اصولی که حریت و فضیلت و فرهنگ جهانی را مورد تهدید قرار داده بود به مبارزه برخاسته و خلق را آگاه ساختند.

معهذا می‌توان گفت که نثر و نظم کنونی ایران چنانکه از سخنرانی‌ها و مباحثات کنگره برمی‌آید وظایف دیگری در مقابل مردم ایران و جهانیان به‌عهده دارد که باید در آینده انجام دهد. بادرنظرگرفتن مراتب فوق:

1 – کنگره آرزومند است که نویسندگان ایران در نظم و نثر، سنت دیرین ادبیات فارسی یعنی طرفداری از حق و عدالت و مخالفت با ستمگری و زشتی را پیروی نمایند و در آثار خود از آزادی و عدل و دانش و دفع خرافات هواخواهی نموده، پیکار برضد اصول و بقایای فاشیزم را موضوع بحث و تراوش فکر خود قرار دهند و به‌حمایت صلح جهانی و افکار بشردوستی و دموکراسی حقیقی برای ترقی و تعالی ایران کوشش کنند.

2 – کنگره آرزومند است که نویسندگان و شاعران به خلق روی آورند و بدون اینکه افراط روا دارند در جست‌وجوی اسلوب‌ها و سبک‌های جدیدی که ملایم و منطبق با زندگی کنونی باشد، برآیند و انتقاد ادبی سالم و علمی را شرط لازم پیدایش ادبیات بزرگ است، ترویج کنند.

3 – کنگره آرزومند است که مناسبات فرهنگی و ادبی موجود بین ملت ایران و تمام دموکراسی‌های

.ترقی‌خواه جهان بالاخص اتحاد شوروی بیش‌ازپیش استوار گشته، به‌نفع صلح و بشریت توسعه یابد

4 – کنگره از هیئت‌مدیرهٔ انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی سوسیالیستی که انعقاد این کنگره از ابتکارات حسنهٔ آن به‌شمار می‌رود، سپاسگزار است.

5 – کنگره تأسیس یک کمیسیون تشکیلات موقتی را که بنیاد اتحادیهٔ گویندگان و نویسندگان ایران را پی‌ریزی کند، ضروری می‌داند و اجرای این منظور را به هیئت‌رئیسه محول می‌نماید. »

ناگفته نگذاریم که پس از پایان کنگره، هیچ ردی برای اجرایی کردنی فکرِ تأسیس «اتحادیهٔ گویندگان و نویسندگان» وجود ندارد. بازهم در نبودِ سندهای معتبر به‌ناچار تنها می‌توان به دایره‌ی گمان (باتوجه به داده‌های موجود) نزدیک شد: آیا این فکر براساس خواست اتحاد شوروی مطرح شد که تجربه‌های فراوانی در این زمینه داشت و همواره عرصه‌ی ادبیات و نویسندگی را چون حربه‌ای مهم درخدمت ایدئولوژی خود می‌دانست؟ اما، پس از پایان ماجرای آذربایجان و روند سیاسی ایران پی‌گیری آن دیگر در اولویت‌های این دولت نبود؟ یا برنامه‌ای بود از برنامه‌های حزب توده که تشکیل اتحادیه‌ی نویسندگان را وسیله‌ای مناسب برای پیشبرد نفوذ فکری خود ارزیابی کرده بود اما، حادثه‌های بزرگ و پی‌درپی سیاسی آنان را از پی‌گیری این امر بازداشت؟

7 – آیا میان این کنگره با کانون نویسندگان ایران بعدی رابطه‌ای وجود دارد؟

برخلاف نظر کسانی که اینجاوآنجا تشکیلِ «کانون نویسندگان ایران» را ادامه‌ی خواستِ تشکیلِ «اتحادیهٔ گویندگان و نویسندگان ایران» این کنگره دانسته‌اند (مستقل از نیت و اندیشه‌ای که چنین امرِ خلافی را مطرح می‌کنند)، باید به‌روشنی گفت که هیچ پیوندی میان این دو نیست. به چند دلیل: یک، هیچ وجه اشتراکی میان این دو نیست. «کنگره» (همان‌طور که نشان دادیم) براساس یک امر سیاسیِ مربوط به سیاستِ کشور ایران با یک کشور خارجی(اتحاد شوروی) شکل گرفت، حال‌آنکه «کانون» براساسِ اراده‌ی مستقلِ گروهی از روشنفکران ایران و درپی اعتراض به تشکیل کنگره‌ای که قرار بود نمایشی برای سیاست فرهنگیِ حکومت شاه باشد، تشکیل شد. دو، «کنگره» با خواست و شرکتِ مقام‌های دو کشور ایران و اتحاد شوروی (نخست‌وزیر و وزیران ایران، سفیر شوروی) تشکیل شد، در تشکیل «کانون» کوچک‌ترین نشانی از مقام‌های دولتی نبود که سهل است، درمقابله با آنان بود. سه، پیش‌نهادها و مشیِ آرزوشده در «کنگره» جانبداری از خط‌مشی حزبیِ و سیاستِ حزبی، درحدِ خط‌مشیِ «دموکراسی‌های توده‌ای» اروپای شرقی بود، حال‌آنکه دغدغه‌ی اصلیِ «کانون» آزادی اندیشه و بیان در ایران و آزادی نویسندگان و شاعران ایرانی در کارِ خلاقِ خود بود. و بی‌جهت نیست که از آن یکی (با همه‌ی اهمیتِ تاریخی آن) تنها نشانی در تاریخ ما مانده است اما، این یکی به‌رغم همه‌ی مشکلات بیرونی و درونی خود، در برهه‌هایی از تاریخِ پرفرازونشیب خود توانسته است باموفقیت امرِ اساسیِ «آزادی بیان و اندیشه و نشر» را در جامعه مطرح کند و هنوز می‌تواند به یک‌نهادِ مدنیِ تأثیرگذار تبدیل شود.

پانویس:

[1] Selma Lagerlöf, Sinclair Lewis, Thomas Mann, Romain Rolland, Bernard Shaw

[2] Pearl Buck, André Gide, Ernest Hemingway, Pablo Neruda, Boris Pasternak, Mikhail Cholokhv

[3] Alain, Rafael Alberti, Victor Basch, Johannes R. Becher, Emmanuel Berl, José Bergamin, Emmanuel Bove, Lucien Descaves, John Dos Passos, Theodore Dreiser, Emi Siao, Elie Faure, Jean Giono, Jean Giraudoux, Louis Guilloux, Dashiell Hammett, Georges Hugnet, Yakoub Kadri, Arthur Koestler, René Lalou, Antonio Machado, Roger Martin du Gard, Benjamin Péret, Eugenio d'Ors y Rovira, Henry Poulaille, Jules Romains, Carlo Rosseli, Carlo Sforza, Charles Vildrac, Andrée Viollis, Herbert Georges Wells, Virginia Woolf…Montherlant

[4] Serge Wolikow, in Pour la défense de la culture, p.7, 9.

برای این منبع به پانوشتِ شماره‌ی 6 مراجعه کنید.

[5] Sandra Teroni, in Pour la défense de la culture, p. 14

برای این منبع به پانوشتِ شماره‌ی 6 مراجعه کنید.

[6] TERONI Sandra, KLEIN Wolfgang (Réunis et présentés par-), Pour la défense de la culture. Les textes du Congrès international des écrivains. Paris, juin 1935, Dijon, Editions Universitaires de Dijon, Collection Sources, 2005.

در این بخش از مقاله)در مقدمه و مؤخره‌ی کتاب(ساندرا تِرونی و ولفگانگ کلاین سه نوشته‌ی از من، ام بهره برده‌ام.

ازاین‌پس از این کتاب، تنها با این نام یاد خواهد شد:

Pour la défense de la culture

[7] Association des écrivains et artistes révolutionnaires

این انجمن که زیر اقتدار ضمنی حزب کمونیست فرانسه قرار داشت (و در ماه مارس 1932 تشکیل شد) شعبه‌ی فرانسوی «اتحادیه بین‌المللی نویسندگان انقلابی» بود که در سال 1927 در مسکو تشکیل شد. نام ارگان این انجمن در فرانسه، «کمون» بود. از سرجنبانان آن پُل وَیان–کوتوریه و موریس تورِز (دبیرکل آن زمان حزب کمونیست فرانسه) بودند. در تاریخ 24 مارس 1932 «انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی» اعتراض جمعی روشنفکران علیه فاشیسم را سازماندهی می‌کند. در تاریخ 21 مارس 1933 آندره ژید، دابیت، فرانسوا ژوردَن، لِکاش، آندره مالرو، پروفسور والون، پُل وَیان–کوتوریه و چند روشنفکر دیگر باهم ملاقات می‌کنند تا دستورجلسه‌ی اجتماع ضدفاشیستی را تعیین کنند. این اجتماع عمومی با شرکت 2000 نفر برگذار می‌شود و ریاست آن را ژید، اوژن دابیت، ژان گِهِنو، پُل وَیان–

کوتوریه، پروفسور هانری والون به‌عهده دارند و هانری بَربوس و رومن رولان پیام‌های همبستگی را می‌خوانند. در اینجا، آندره مالرو برای نخستین بار کنار ژید قرار می‌گیرد. البته مالرو در ماه‌های بعد به صف «انجمن نویسندگان و هنرمندان انقلابی» می‌پیوندد.

[8] Paul-Yes Nizan

پل نیزان، روشنفکر برجسته‌ی فرانسه، فیلسوف و رمان‌نویس و روزنامه‌نگار بود. در سال‌های 1930 یکی از روشنفکران اصلی حزب کمونیست فرانسه به‌شمار می‌رفت اما، پس از معاهده‌ی مونیخ (میان شوروی و آلمان هیتلری) در سال 1939 از حزب کمونیست فرانسه جدا شد (نه در مخالفت با شوروی بلکه علیه سیاست حزب کمونیست فرانسه). در سال 1940 در جبهه‌ی جنگ، در دَنکِرک، کشته شد.

در تاریخ 27 ماه مه 1932، دو نویسنده‌ی فرانسوی، هانری بَربوس و رومن رولان، فراخوانی برای 9 یک‌کنگره‌ی جهانی علیه جنگ منتشر کردند. این ابتکار با ترغیب و تشویق حزب کمونیست فرانسه انجام شد. و همین امر محتوای فراخوان را روشن می‌کند که در آن گفته شده است وظیفه‌ی کنگره‌ی آینده عبارت است از «برانگیختن کار بزرگِ گردهم‌آمدن، به‌راه‌انداختنِ موجی عمیق علیه دوباره‌درگرفتنِ جنگ». و این راهبرد، همانی است که انترناسیونال کمونیست در سال‌های 1927 و 1928 درپیش‌گرفت، یعنی: دفاع از اتحاد جماهیر شوروی دربرابر تهدیدهای امپریالیسم.

این فراخوان بازتاب مهمی در میان محیط‌های روشنفکری داشت: انیشتن، هاینریش مان، جان دوس پاسوس، آپتون سینکلر، برتراند راسل، گورکی در کمیته‌رهبری آن شرکت کردند.

کنگره‌ی جهانی علیه جنگ که قرار بود در ژوئیه 1932 در ژنو تشکیل شود، سرانجام در همین سال در ماه اوت در آمستردام تشکیل شد (و بسیاری از سوسیالیست‌ها و سندیکالیست‌ها هم در آن شرکت کردند). نفوذ کمونیست‌ها در این کنگره بارز بود و به تشکیل یک‌کمیته‌ی جهانی مبارزه با جنگ امپریالیستی انجامید. اما، این جنبش نتوانست گسترش یابد.

کنگره‌ی سالن پِلِیل (پاریس) که در آوریل سال 1933 برگذار شد منحصراً اروپایی است و نفوذ کمونیست‌ها بسیار بیش از کنگره‌ی آمستردام است. به قدرت رسیدن هیتلر این جنبش را واداشت که جنبه‌ی ضدفاشیستی را به خصلتِ ضدمیلیتاریستی خود اضافه کند. در این راه، کمیته‌ی «آمستردام–پلیل» نقشی پیش‌گامانه داشت.

بعد از آوریل سال 1934، این کمیته کوشید که تجمع‌های وحدت‌طلبانه‌ای میان جریان‌های چپ و سندیکاها برقرار کند. اما، در این ابتکار ناکام ماند. پیدایش «کمیته‌ی هشیاری روشنفکران ضدفاشیست» که هم خیلی وسیع‌تر بود و هم هیچ سازمانی آن را کنترل نمی‌کرد، «کمیته‌ی آمستردام – پلیل» را به‌کنار زد. و درنتیجه، «کمیته‌ی آمستردام–پلیل» تنها به شرکت در تجمع‌ها و تظاهرات «جبهه توده‌ای» و ادامه فعالیت‌های ضدجنگ بسنده کرد.

مثلِ 10

Kulturphilosophische Vereinigung / و / Deutsche-französische

Studiengesellschaft

[11]Schutzverband Deutscher Schriftsteller

[12] Jean-Richard BLOCH (1884 – 1947).

شاعر، نمایشنامه‌نویس، رمان‌نویس، روزنامه‌نگار، جستارنویس فرانسوی. از مبارزان حزب سوسیالیست، در زمان جنگ به شوروی پناهنده شد.

[13] Pour la défense de la culture, p. 227

خواست آزادی ویکتور سرژ (نویسنده، عضو جناحِ چپِ منتقدِ استالین) در کنگره قاطعانه خواسته 14 شد. بعد از کنگره، 29 ژوئن 1935، آندره ژید در نامه‌ای بسیار محترمانه به سفیر شوروی در فرانسه، می‌نویسد «حتی عشق انقلابی‌های فرانسه» به اتحاد جماهیر شوروی «اگر تکلیف‌هایی به‌دنبال خود دارد، توقع‌هایی را هم دارد» و آن، درنظرگرفتن «روحیه‌ی انتقادی غربی‌هاست که همواره مراقب است» و درنتیجه، «توضیح دقیق درباره‌ی دلیل‌های محکومیت سرژ بدهید.» و بعد از این نامه ژید با سفیر شوروی ملاقات می‌کند و خواستار ارسال نوشته‌های جدید سرژ به ناشران‌اش در غرب می‌شود. اما، هم‌زمان در 28 ژوئن، رومن رولان در مسکو با استالین ملاقات می‌کند و ازجمله به او می‌گوید: «همواره برای کشور کالاس و دریفوس [فرانسه] خیلی خطرناک است که بگذارد به‌اصطلاح فردِ ستم‌دیده‌ای به مرکز یک‌جنبش مطالبه‌ی عمومی تبدیل شود.» براساس متن رسمیِ ملاقات، استالین درعین‌حال که حرف‌ها و اتهام‌های مطرح‌شده در کنگره را «مزخرفات» می‌نامد، می‌گوید «ما به او نیازی نداریم، می‌توانیم بگذاریم به اروپا برود هر زمان که باشد» رولان با رئیس کا.گ.ب. هم ملاقات می‌کند. تااینکه سرانجام اول سپتامبر 1935 گورکی که مهماندارِ رولان است به او اطلاع می‌دهد که «به‌زودی سرژ اخراج خواهد شد، تصمیم گرفته شده است.» سرانجام، پس ازآنکه زمستان هم می‌گذرد ویکتور سرژ موفق می‌شود از بلژیک ویزا بگیرد [فرانسه از پذیرش او خودداری می‌کند] و او 15 آوریل 1936 موفق می‌شود از شوروی خارج شود.

Pour la défense de la culture, p. 568

[15] Pour la défense de la culture, p. 8

16

UIER یا MORP دراصطلاح فرانسوی و دراصطلاح روسی آن.

[17] Ibid, p. 36

18 هانری بَربوس (Adrien Gustave Henri Barbusse) (1873 – 1953) نویسنده‌ی فرانسوی که رمان او به‌نام «آتش» در سال 1916 برنده‌ی جایزه‌ی معتبر ادبی «گنکور» شد. عضو حزب کمونیست فرانسه و نزدیک به استالین.

19 پُل وَیان کوتوریه (Paul Vaillant-Couturier) نویسنده، روزنامه‌نگار، سیاست‌مدار فرانسوی. عضو حزب کمونیست فرانسه و عضو کمیته‌مرکزی آن در سال‌های 1925تا 1926 و 1932 تا 1937 و سردبیر روزنامه‌ی «هومانیته».

[20] Pour la défese de la culture, p. 39

21 یوهانس روبرت بِشِر (Johannes Robert Becher) نویسنده و شاعر و سیاست‌مدار آلمانی (1891– 1958)، با استقبال از انقلاب اکتبر به «جامعه اسپارتاکوس» پیوست و از بدو تشکیل حزب کمونیست آلمان، عضو این حزب شد. در سال 1928 از بنیان‌گذارانِ «انجمن نویسندگان پرولتری و انقلابی» است و به ریاست آن انتخاب شد. با پیدایش حکومت نازی‌ها، مجبور به تبعید می‌شود. کتاب‌هایش به‌دست فاشیست‌ها سوزانده می‌شود و از ملیت آلمانی سلب می‌شود. پس از شکست رژیم هیتلری، به برلن برمی‌گردد و در «جمهوری دموکراتیک آلمان» به مقام‌های مختلفی می‌رسد. در زمان مرگش، وزیر فرهنگ بود.

[22] Pour la défense de la culture, p. 39

[23] Ibid.

[24] Ibid, p.40

[25] Ibid, p. 40, 41

[26] Ibid, p. 41

[27] Ernst Bloch, in Pour la défense de la culture, p. 425, 426.

[28]Emmanuel Mounier, „ Le Congrès international des écrivains pour la défense de la culture », Esprit, 35-36 (1935), p. 793 »

[29] Pour la défense de la culture, p.42

[30] Ibid

31 ایلیا اِهرِنبورگ، (1891– 1967) روزنامه نگار و نویسنده‌ی روس. در زمان جنگ داخلی اسپانیا، به‌عنوان خبرنگار و گزاشگر فعالیت می‌کند. همراه با کؤلتسوُف، شحصیت اصلی شوروی برای آماده کردن «کنگره‌ی دفاع از فرهنگ» است. دوبار «جایزه استالین» را به‌دست می‌آورد (سال‌های 1942 و 1947).

در دوران جنگ سرد به پروپاگاند کمونیستی یاری می‌رساند اما، در تمام دوره‌ی استالینی، موفق می‌شود ضمن حفظ استقلال نسبی خود از تصفیه‌های استالینیستی جان سالم به‌دربررد. پس از مرگ استالین، سیاست فرهنگی دوره‌ی استالین را نفی می‌کند و به اعاده‌ی حیثیت بسیاری از نویسندگان یاری

می‌رساند.

[32] André Malraux, „L’Attitude de l’artiste“, Commune, 15 (novembre 1934), p.173., in Pour la défense de la culture, p. 43.

[33] Wilhelm Knorin

کنورین از کوشش‌های بِشِر در سیاست جدید نسبت به روشنفکران درباره‌ی «گفت‌وگوهایش با نویسندگان خارجی حاضر در کنگره‌ی نویسندگان شوروی» پشتیبانی می‌کند. کنورین در سال 1938 خود قربانی تصفیه‌ها شد.

[34] Pour la défense de la culture, p.43.

[35] Ibid, p. 44.

[36] Ibid.

[37] Ibid.

[38] Ibid, p. 45.

[39] Ibid.

[40] Ibid, p. 46.

[41] Ibid, p. 47.

[42] Ibid.

[43] Anna Seghers

آنا سِگِرس (1872– 1952)، رمان‌نویس آلمانی. عضو حزب کمونیست آلمان از سال 1928، درصفِ «انجمن نویسندگان پرولتری و انقلابی» فعالیت می‌کند و در سال 1930 در کنگره‌ی خارکف شرکت می‌کند. در سال 1933 دستگیر می‌شود اما، موفق به فرار از زندان و رفتن به فرانسه می‌شود. در سال 1947 به آلمان برمی‌گردد و به‌ریاست «انجمن نویسندگان» در جمهوری دموکراتیک آلمان برگزیده می‌شود.

[44] Pour la défense de la culture, p. 50.

[45] Bredel

[46] Ibid, p.51.

این واژه در زبان آلمانیِ امروز، واژه‌ی مهجوری است. اگر برساخته‌ی خودِ بشر نباشد، باید آن را در 47 متن سال‌های 30 و واژه‌های موردِ استفاده‌ی آن دوران قرار داد. ما می‌توانستیم از معادل‌های «نویسنده‌ی دستِ دوم، کم‌مایه، بی‌اهمیت و...» نیز استفاده کنیم اما، به‌نظر ما در بافتِ کلام بشر در اینجا، واژه‌ی انتخاب شده (میرزابنویس) دقیق‌تر مفهوم را منتقل می‌کند.

[48] Ibid.

[49] Ibid, p. 52.

[50] Ibid.

[51] Ibid, p. 53.

[52] Ibid, p. 54.

[53] Ibid, p. 55.

[54] Ibid, p. 56.

کتاب «نخستین کنگره نویسندگان ایران، تهران 1326»، ص.پ 55

ازاین‌پس از این کتاب بانامِ «کتابِ کنگره» نام خواهیم برد.

همان 56.

57 دولت‌های ایران، از میرزانصرالله مشیرالدوله تا میرحسین موسوی (با تجدیدنظر و اضافات)، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1379، ص. 185 تا 213

کتاب کنگره»، ص. پ» 58

همان، ص. پ و ت 59

دولت‌های ایران، از ...»، ص. 216» 60

ناگفته نماند که عمر این کابینه با وزیران توده‌ای مستعجل بود و دو ماه و دوازده روز بعد، قوام کابینه‌ی جدیدی تشکیل داد و در این کابینه‌ی جدید، وزیران توده‌ای را بیرون ریخت!

کتاب کنگره، ص. 60 61

همان، ص. 104 62

همان، ص. 221 63

64 همان، ص. 10

65 همان، ص. 265

66 همان، 269

67 همان، 289

68 همان، ص. 5

69 ص.6 و 7

70 کتاب کنگره، ص. 7 و 8

71 کتاب کنگره، ص. 10

72 همان، ص. 302

73 همان، ص. 11

74 صادق هدایت، هشتاد و دو نامه به حسن شهیدنورائی»، پیش‌گفتار: بهزاد نوئل شهیدنورائی، مقدمه و» توضیحات: ناصر پاکدامن. کتاب چشم‌انداز، پاریس، 1379، ص. 63

75 همان، ص. 84

76 کتاب کنگره، ص. 214

77 بی‌آنکه بخواهیم این اثرها را از یاد ببریم: تهران مخوف (1301) از مشفق کاظمی، روزگار سیاه (1303) از عباس خلیلی، اسرار شب (1305) از یحیی دولت‌آبادی، مرقد آقا (1309) از نیما یوشیج

78 کتاب کنگره، ص. 11

79 همان، ص. 14 و 15

80 همان، ص. 17

81 همان، ص. 18

82 همان، ص. 19

83 باید به یک‌نکته در اینجا توجه کرد: طبری تنها کسی است که در خطاب خود به شرکت‌کنندگان کنگره، از «بانوان و آقایان» استفاده می‌کند.